**دور بهائی**

(ترجمه)

**حضرت بهآءاللّه**

احبّاء الهی و امآء رحمانی در ممالک غربيّه ملاحظه فرمايند : ياران و ياوران در کرم جليل الهی .

 عيد سعيد نودمين سال امر حضرت بهآءاللّه در بيست و سوّم ماه می اين فرخنده سال در سراسر عالم بهائی بر پا خواهد گرديد . در اين حين که وارد عقد اخير قرن اوّل دور بهائی ميگرديم شايسته است نظری به حوادث حيرت انگيز اين امر مهيمن جليل اندازيم و در تصرّفات عجيبه‌اش تفکّر و تأمّل کنيم .

 فی الحقيقه منظرهء وقايع و حوادث اين نود سال به حدّی بديع و عظيم است که از حيطه تصوّر ما خارج است و چون به اين منظره بی مثيل به ديده انصاف بنگريم و وقايع طلوع اين امر اعظم و پيشرفت تدريجی آنرا ولو به اجمال در نظر آريم و بلايا و رزايای مدهشه‌ای را که وسيلهء اعلان امر اللّه گرديد و حرکتش را تسريع نمود به خاطر گذرانيم به حقايق ازليّه‌ای پی ميبريم که علّت حيات امر اللّه بوده و بالضّروره سبب نصرت و غلبهء آن خواهد گرديد .

 در اوج اين منظره بديع جمال بيمثال حضرت بهاءاللّه در نهايت عظمت و جلال و منتهای هيمنه و وقار بر عرش جلال مستوی و طلعت ريّان حضرت باب جوهر عطوفت و ملاحت ، آيت استقامت و شهامت ، قصير العُمر و کثير الحوادث که در افاضه بر عالميان در اين دور اعظم با نفس جمال قدم سهيم و شريک است در ظلّ آن حضرت لامع و ساطع . و در رتبه‌ای مخصوص و کاملاً متمايز از آن دو طلعت مقدّس هيکل منوّر و جذّاب حضرت عبدالبهآء به بزوغ و اشراق و مجد و اقتداری مشهود که احدی جز مظاهر مقدّسهء الهيّه به آن فائز نگردند ولو در اعلی رتبهء امکان جالس باشند .

 افول مرکز ميثاق و صعود حضرت ورقهء عليا اخت جليل و عزيزش که آخرين يادگار عصر رسولی بود اوّلين و مهيّج ترين فصل تاريخ امر بهائی را خاتمه داد و عصر اوّل دور اعزّ جمال ابهی که عصر رسولی است به آن منتهی شد .

الواح متقنه وصايای حضرت عبدالبهآء حلقه اتّصالی است که عصر گذشته را با عصر کنونی که موسوم به عصر تکوين و موصوف به عصر انتقال است اِلی الأبد مرتبط ميسازد و ازهار و اثمار اين عصر ، انتصارات و فتوحات باهره‌ای است که طليعهء عصر ذهبی دور جمال ابهی خواهد بود .

 ياران عزيز قوای دافعه نافذه ساريه از دو ظهور مستقلّ متعاقب و متتابع بر اثر همم و مجهودات حاميان برگزيده امری که صيتش به اقصی نقطه عالم رسيده واضحاً مشهوداً در مؤسّسات و مشروعات بهيّه بتدريج حلول مينمايد و مجسّم و مصوّر و مشخّص ميگردد . و اين تأسيسات از مفاخر و امتيازات اين عصر است و بر ماست که با رفتار و کردار خود اين عصر را مخلّد و جاويدان سازيم زيرا نفوذ و تأثير مؤسّساتی که اکنون در حال تکوين است و بايد مآلاً سلطنت الهيّه که حاکی از حلول عصر ذهبی جمال قدم است بر آن مستقرّ شود منوط و معلّق به مجهودات حاليّه و علی الخصوص به درجه همّت و کوششی است که در تأسّی و اقتداء به روش اسلاف دلير و جانفشان مبذول ميگردد .

مقصود اين عبد از مراجعه به حوادث سنين اوّليّهء امر که مشحون از جانفشانی و دلاوری است ذکر تاريخ و حتّی بيان رئوس وقايع مهمّهء امر اللّه از بدو تأسيس تا حال نيست و نيز قصد ندارم که قوّه نافذه‌ای که سبب ظهور اين حوادث گشته تشريح و تبيين نمايم و يا درجه نفوذ و تأثير آنرا در اکثر ملل و اقوام و تشکيلات بشری در اقطار مختلفه بيان کنم . تاريخ حقيقی حيات مؤمنين اوّليّهء عصر رسولی اين امر نازنين و تحقيقات کاملی که مورّخين مُبرّز بهائی در مستقبل ايّام بعمل خواهند آورد بيان بليغی از تاريخ آن اعصار در اختيار اخلاف خواهد گذاشت که در حال حاضر انجام آن برای اين عبد مقدور نيست . منظور اصلی اين عبد در اين مرحله خطير تاريخ بهائی آنست که توجّه بانيان نظم بديع حضرت بهآءاللّه را به پاره‌ای از حقايق اساسی معطوف دارم که تشريح و تبيين آن آنان را در اجرای وظائف مهمّه‌شان بنحوی مؤثّر کمک و مساعدت نمايد .

 از اين گذشته مقام و موقعيّت بين المللی که امر اللّه تاکنون احراز نموده است قطعاً مستلزم آنست که اصول اساسی آن کاملاً واضح و روشن گردد .

تقدّم شايان و بی مثيلی که امر بر اثر مجهودات باهره احبّای امريک حاصل نموده ، توجّه موفوری که اوّلين مشرق الاذکار غرب در بين اجناس و اقوام مختلفه بوجود آورده ، تأسيس و تحکيم مستمرّ مؤسّسات بهائی در بيش از چهل اقليم از اقاليم مترقّيه ، انتشار کتب و آثار بهائی به بيست و پنج لغت از لغات کثير الأشاعه ، موفّقيّت اخير قاطبهء احبّای ايران در ابتياع اراضی سوّمين مشرق الاذکار عالم در جوار عاصمهء آن کشور ، اقداماتی که در آن اقليم برای تشکيل سريع اوّلين محفل روحانی ملّی به عمل ميآيد و اعضايش اُمنای جامعه‌ای هستند که اکثريّت معتنابه پيروان امر حضرت بهآءاللّه را تشکيل ميدهند ، طرح بنيان رکنی ديگر از ارکان بيت عدل اعظم يعنی تأسيس اوّلين محفل روحانی ملّی در نيمکره جنوبی ، شهادتهای رسمی که شفاهاً و کتباً از مقام سلطنت و دوائر دولت و محاکم بين المللی و رؤسای اديان در توصيف اين امر داده شده ، شهرت و معروفيّتی که بر اثر مفتريات اعدای لدود قديم و جديد حاصل نموده ، استخلاص جمعی از پيروانش از قيود شعائر و تعصّبات مذهبی در متقدّمترين کشور اسلامی ، کلّ دلالت بر آن دارد که جامعه غالبه اسم اعظم با سرعتی حيرت بخش مظفّراً منصوراً در پيشرفت و تقدّم است .

 احبّای عزيز در اين اوان که انظار عالميان بيش از پيش متوجّه ماست لازم ميدانم برای ايفای وظائف و مسئوليّت‌هائی که به عنوان وليّ امر حضرت بهآءاللّه بر عهده دارم حقايقی را تصريح و تأکيد نمايم که اساس امر بر آن استوار است و اوّل وظيفه و تکليف ما حفظ و صيانت آن حقايق است .

 اگر اين حقايق کما ينبغی و يليق مفهوم و در نهايت شجاعت اقامه گردد مطمئنّاً قوای روحانی ما را تقويت نموده و در دفع حيل و تدبيرات خصم لدودی که همواره مُترصّد فرصت است مساعد و ظهير ما خواهد بود .

 به عقيده راسخ اين عبد اوّلين وظيفه هر يک از پيروان با وفای امر حضرت بهآءاللّه آنست که همواره سعی موفور و مستمرّ مبذول دارد تا مقصد و اهميّت اين امر اعظم را بهتر درک نمايد .

 بديهی است عقول محدود بشری هرگز به عظمت ظهور و جامعيّت اين امر و تقدّس اين امانت الهی چنانکه بايد و شايد راه نيابد . با اينحال بر ما فرض و واجب است همواره بکوشيم تا حقايق و اصول و مبانی مخزونه در اين امر مبارک را بهتر درک نمائيم زيرا به اين ترتيب در ترويج امر اللّه الهامات جديده رخ بگشايد و سبب مزيد توفيق گردد .

 در مکتوبی که به احبّای امريک در تبيين مقام حضرت باب مرقوم گرديد به عظمت بی مثيل ظهور حضرت بهآءاللّه که حضرت باب خود را مُبشّر حقير و خاضع آن خوانده است اجمالاً اشاره گشت . حضرت اعلی که بفرموده حضرت بهآءاللّه در کتاب مستطاب ايقان همان قائم موعودی است که بنفسه بيست و پنج حرف از بيست و هفت حرفی را که جميع انبياء مأمور به بيان آن بوده ظاهر فرموده است بر اعظميّت و اکمليّت ظهور متعاقب خويش شهادت داده . در کتاب بيان فارسی ميفرمايد : " نطفه ظهور بعد اقوی از جميع اهل بيان بوده و خواهد بود . " و نيز : " قد کتبت جوهرة فی ذکره و هُو انّه لا يستشار باشارتی و لا بما نزّل فی البيان " و نيز : " انّ البيان و من فيه طائف فی حول قول من يُظهره اللّه بمثل ما کان الألف ( انجيل ) و من فيه طائف فی حول قول محمّد رسول اللّه " و نيز " اگر يک آيه از آيات من يُظهره اللّه را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود از آنکه کلّ بيان را ثبت کنی ... امروز بيان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من يظهره اللّه آخر کمال بيان است ... بيان و مؤمنين به بيان مشتاق ترند بسوی او از اشتياق هر حبيبی به محبوب خود ... کلّ بهآء بيان من يظهره اللّه است کلّ رحمت از برای کسی که ايمان به او آورد و کلّ نقمت از برای کسی که به او ايمان نياورد ."

و نيز در توقيعی خطاب به سيّد يحيی دارابی ، که به وحيد معروف و در علم و دانش و قوّه فصاحت و بلاغت و نفوذ سرآمد اصحاب و اقران بود ، چنين انذار ميفرمايد : " فو الّذی فلق الحَبّة و برأ النّسمة لو ايقنت بانّک يوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الايمان ... و لو علمت انّ احداً من النّصاری يؤمن به لجعلته قرّة عينای و احکمت عليه فی ذلک الظّهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شیء . "

و در يکی از مناجاتهائی که با حضرت بهآءاللّه راز و نياز ميفرمايد : " سبحانک اللّهمّ يا الهی ما اصغر ذکری و ما ينسب اِليّ الّا اذا اريد ان انسبه اليک فلتقبلنی و ما ينسب اِليّ بفضلک . "

و نيز در قيّوم الأسمآء که در تفسير سوره يوسف نازل گشته و به شهادت صاحب کتاب ايقان " اوّل و اعظم و اکبر جميع کتب " حضرت باب است اين کلمات که اشاره به حضرت بهآءاللّه است زيارت ميشود : " يا سيّد الاکبر ما انا بشیء الّا و قد اقامتنی قدرتک علی الأمر ما اتّکلت فی شیء الّا عليک و ما اعتصمت فی الأمر الّا اِليک ... يا بقيّة اللّه قد فديت بکلّی لک و رضيت السّبّ فی سبيلک و ما تمنيّت الّا القتل فی محبّتک و کفی باللّه العليّ معتصماً قديما . " و نيز در همان تفسير خطاب به آن حضرت ميفرمايد : " و هنالک فاظهر من السّرّ سرّاً علی قدر سمّ الإبرة فی طور الاکبر ليموتنّ الطّوريّون فی السّيناء عند مطلع رشح من ذلک النّور المهيمن الحمراء باذن اللّه الحکيم . "

 دليل ديگری که گواه عظمت شريعت حضرت بهآءاللّه است اين قسمت از لوح حضرت عبدالبهآء است که به افتخار يکی از احبّای معروف زردشتی صادر گرديده : قوله الأعلی : " در خصوص توقّف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتيان مرقوم است که در آخر دوره مقرّر است که اين توقّف در سه ظهور واقع گردد . در ظهور اوّل ده روز آفتاب در وسط آسمان توقّف نمايد . در ظهور ثانی بيست روز .

در ظهور ثالث سی روز . بدانکه ظهور اوّل در اين خبر ظهور حضرت رسول است که شمس حقيقت در آن بُرج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از يک قرن است و آن صد سال به اين حساب هزار سال ميشود و آن دور و کور محمّدی بود که بعد از غروب نجوم امامت تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی ظهور نقطه اُولی روحی له الفداء است که شمس حقيقت در آن دور بيست سال در آن نقطه استقرار داشت بدايتش سنه شصت هجری بود و نهايتش سنه هشتاد و در دور جمال مبارک چون شمس حقيقت در برج الهی که خانهء شمس است طلوع و اشراق فرمود مدّت استقرارش عدد سی بود که آن نهايت مدّت استقرار آفتاب است در يک برج تمام لهذا امتدادش بسيار اقلّاً پانصد هزار سال . "

 از تفسير صريح و تبيين قاطع اين نبوّت قديمه واضح و مبرهن است که اهل بهآء بايد طرّاً شريعت محمّدی را ظهوری مستقلّ و من عند اللّه دانند . و نيز اين بيانات تلويحاً دلالت بر حقّانيّت امامت يعنی سلاله طاهره ئی دارد که حضرت باب از فرد ممتاز آن منشعب و آن سلاله مدّت دويست و شصت سال واسطهء فيض الهی بوده و يکی از ثقلين ثمين شريعت مقدّسهء اسلام بشمار ميرفته .

 بعلاوه بايد معترف بود که نبوّت فوق دلالت بر استقلال شريعت بابيّه داشته و متضمّن و مؤيّد اين حقيقت است که چون هر ظهوری اکمل از ظهور قبل است لذا فيوضات الهيّه که هر نبيّ در عصر خود به نوع بشر افاضه مينمايد بالنّسبه به عصر قبل که ميزان استعداد به آن پايه نبوده است اعظم و ازيد خواهد بود ، لذا صرفنظر از فضيلت و امتياز ذاتيّهء ديگری که ممکن است برای آئين بهائی قائل بود ، اين نبوّت به تنهائی دلالت بر قدرت و عظمت بی نظير ظهور حضرت بهآءاللّه مينمايد . ظهوری که برای فهم قوای مکنونهء آن طفل سبق خوانيم و هرگز به درک ظهورات و بروزات کاملهء آن موفّق نخواهيم شد .

 هر گاه به حقايق و معانی عاليهء امر حضرت بهآءاللّه کما هُو حقّه توجّه و تعمّق نمائيم بايد آئين بهائی را در اعلی رتبه يک کور عظيم و آخرين مرحله يک سلسله ظهوراتی قرار دهيم که بر حسب استعداد و تکامل نوع بشر يکی پس از ديگری ظاهر گرديده و کلّاً مقدّمه اين ظهور اعظم بوده‌اند .

 اين ظهورات که از آدم شروع و به حضرت باب منتهی ميشوند همواره طريق را صاف و هموار کرده و بنهايت تأکيد حلول يوم الايّام را که ميقات ظهور موعود کلّ اعصار است بشارت داده‌اند .

 الواح و آثار حضرت بهآءاللّه کاملاً شاهد و گواه اين حقيقت است و مختصر توجّه به بياناتی که حضرت بهآءاللّه کراراً در وصف ظهور خود به کمال هيمنه و قدرت اظهار فرموده‌اند اهميّت اين ظهور اعظم را که آن حضرت واسطه ابلاغ آن بوده‌اند کاملاً روشن و مبرهن خواهد نمود . بنابراين برای آنکه اهميّت و مفهوم اين ظهور اعظم بهتر درک گردد بايد نظر را به آثار و الواح صادره از کلک جمال اقدس ابهی که مبدأ و منشأ اين ظهور مهيمن خطير است معطوف داشت .

جمال اقدس ابهی و همچنين حضرت اعلی و حضرت عبدالبهآء در ذکر اين ظهور بی مثيل و عديل و قوای عجيبه دافعهء آن و در وصف اين يوم که اهل عالم قرنها در انتظار آن بسر ميبرده و نيز در بيان علوّ مقام نفوسی که معترف بر حقايق مکنونهء اين ظهور گرديده‌اند چنان گنجينه نفيسی از آثار مقدّسه برای اخلاف به يادگار گذاشته‌اند که نسل حاضر کما ينبغی و يليق پی به ارزش آن نبرد . اين قبيل آيات و الواح بقدری مهيمن و لطيف است که فقط نفوسی که در لسان نزولی تبحّر دارند ممکن است به قدر و ارزش آن پی برند و به حدّی زياد است که برای جمع آوری قسمتهای مهمّهء آن بايد به تنهائی کتابی تأليف گردد .

 آنچه فعلاً مقدور است ذکر مُنتخباتی است که از الواح کثيره استخراج گشته : حضرت بهآءاللّه ميفرمايد : " تاللّه الحقّ انّ الامر عظيم عظيم هذه کلمة کرّرناها فی اکثر الالواح لعلّ يتنبّه بها العباد . "

و نيز به اصرح بيان ميفرمايد : " و نفسی الحقّ قد انتهت الظّهورات اِلی هذا الظّهور الأعظم . " " آنچه در اين ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هيچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد . "

 و نيز مخاطباً لنفسه ميفرمايد : " انّه هو الّذی سمّی فی التّوراة بيهوه و فی الانجيل بروح الحقّ و فی الفرقان بالنّبأ العظيم . "

 " قل هذا لهو الّذی لولاه ما أُرسل رسولٌ و ما نُزِّل کتابٌ يشهد بذلک کلّ الأشياء . "

و نيز : " کلام اللّه و لو انحصر بکلمة لا تعادلها کتب العالمين . " " اکثری از ناس به بلوغ نرسيده‌اند و الّا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح ميفرمود که کلّ من فی السّموات و الأرض به افاضهء قلميّهء او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ ميشدند . "

 " قل تاللّه قد رقم قلم القدس من رحيق المسک علی جبينی البيضاء بخطّ ابهی ان يا ملأ الأرض و السّماء انّ هذا لهو المحبوب الّذی ما شهدت عين الابداع مثله و لا عين الاختراع شبهه و انّه لهو الّذی قرّت بجماله عين اللّه الملک العزيز الجميل . "

 و نيز خطاب به امّت مسيح ميفرمايد : " قل يا ملأ الانجيل قد فتح باب السّمآء و اتی من صعد اليها و انّه ينادی فی البرّ و البحر و يبشّر الکلّ بهذا الظّهور الّذی به نطق لسان العظمة قد اتی الوعد و هذا هو الموعود الابن فی الوادی المقدّس ينادی لبّيک اللّهمّ لبّيک ... و الطّور يطوف حول البيت و الشّجر ينادی قد اتی المقصود بمجده المنيع قل قد جاء الأب و کمل ما وعدتم به فی ملکوت اللّه هذه کلمة سترها الابن اذ قال لمن حوله انتم اليوم لا تحملونها ... قد جاء روح الحقّ ليرشدکم اِلی جميع الحقّ ... قل هذا هو الّذی مجّد الأبن و رفع امره ."

 و نيز : " قل قد اتی معزّی الّذی وعدتم به فی کلّ الالواح و قد جائکم ليتمّ الحکمة و البيان اذاً تفحّصوا فی اقطار العالم لعلّ تجدونه . "

 " يا کرمل بَشّری صهيون قولی اتی المکنون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرقت الأرض و من عليها ... اسرعی ثمّ طوفی مدينة اللّه الّتی نزّلت من السّمآء و کعبة اللّه الّتی کانت مطاف المقرّبين و المخلصين و الملائکة العالين."

 و نيز در جای ديگر : " قل انّی انا المذکور بلسان الاشعيا و زيّن باسمی التّورية و الانجيل . " " انّ الطّور يطوف حول مطلع الظّهور و الرّوح ينادی من الملکوت هلمّوا و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع کوم اللّه شوقاً للقائه و صاح الصّهيون قد اتی الوعد و ظهر ما هو المکتوب فی الواح اللّه المتعالی العزيز المحبوب . " " قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حرّکتها نسمة الوصال تقول يا ربّی المتعال لک الحمد بما احيتنی نفحات وصلک بعد الّذی اماتنی هجرک طوبی لمن اقبل اليک و ويل للمعرضين . " " قل قد اتی ايليا و طاف العرش فی البکور و الاصال . "

 " امروز سليمان بابساط طائف حول است و به اين کلمه عليا ناطق : قد اقبلت اليک يا مولی العالم منقطعاً عمّا عندی آملاً ما عندک . "

 و نيز در لوحی از يراعهء حضرت بهآءاللّه اندکی قبل از سرگونی به عکّا منفای مقصّرين و مجرمين اين کلمات مسطور : " هذا يوم لو ادرکه محمّد رسول اللّه لقال قد عرفناک يا مقصود المرسلين و لو ادرکه الخليل ليضع وجهه علی التّراب خاضعاً للّه ربّک و يقول قد اطمئنّ قلبی يا اله من فی ملکوت السّموات و الأرضين و اشهدتنی ملکوت امرک و جبروت اقتدارک ... لو ادرکه الکليم ليقول لک الحمد بما اريتنی جمالک و جعلتنی من الزّائرين . "

" قد اخذ اهتزاز الوصال شطر الجنوب و الشّمال نسمع نداء البطحاء تقول لک الحمد يا ربّی الأبهی بما تضوّع عرف قميص وصلک فی تلک الدّيار و من جهة اخری ارتفع النّداء من المسجد الاقصی يقول لک الحمد بما احيتنی نفحات قربک بعد اذ اماتنی هجرک يا محبوب من فی الأرضين و السّموات."

 و نيز در باره قدرت و عظمت غالبه خويش ميفرمايد : " تاللّه الحقّ لو يقوم واحد علی حُبّ البهآء فی ارض الانشاء و يحارب معه کلّ من فی الأرض و السّمآء ليغلّبه اللّه عليهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته ."

" فو اللّه الّذی لا اله الّا هو لو يقوم احد منکم علی نصرة امرنا ليغلّبُه اللّه علی مائة الف و لو ازداد فی حبّه ليغلّبه اللّه علی من فی السّموات و الأرض کذلک نفخنا روح القدرة فی کلّ الاشطار . "

 و در توصيف عصر ظهور خود ميفرمايد : " امروز سيّد روزها و سلطان ايّام‌هاست. "

 " امروز روزی است که در آن محبوب عالم يعنی کسی که از ازل الازال مقصود عالميان بوده ظاهر گشته است . " ( ترجمه )

 " امروز عالم به انوار ظهور منوّر و جميع اشياء به ذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول. در کتب الهی از قبل و بعد بياد اين يوم مبارک عيش اعظم بر پا طوبی از برای نفسی که فائز شد و به مقام يوم آگاه گشت . "

 " اگر ناس به ذرّه‌ای از اين تسبيح و توصيف کما ينبغی و يليق پی ميبردند چنان مستغرق دريای سرور ميشدند که بکلّی متحيّر و منصعق ميگشتند و از افق عرفان ساطع و مشرق مشاهده ميشدند . " ( ترجمه )

 و نيز ميفرمايد : " ای اهل عالم انصاف دهيد آيا سزاوار است نفسی را تکذيب کنيد که کليم ( موسی ) آرزوی لقايش را مينمود و حبيب ( محمّد ) در اشتياق وصالش بسر ميبرد و روح اللّه ( مسيح ) از شدّت محبّتش به آسمان عروج فرمود و نقطه اولی در سبيلش جان رايگان نثار کرد . " ( ترجمه )

 و نيز پيروان خود را به اين بيان متذکّر ميدارد : " وقت را غنيمت شماريد چه که قرون و اعصار به آنی از آن معادله ننمايد ... آفتاب و ماه شبه اين يوم را نديده ... شکّی نبوده و نيست که ايّام مظاهر حقّ جلّ جلاله به حقّ منسوب و در مقامی به ايّام اللّه مذکور و لکن اين يوم غير ايّام‌هاست . از ختميّت خاتم مقام اين يوم ظاهر و مشهود . "

 و نيز در ذکر قوائی که در هُويّت امر مستور حضرت بهآءاللّه به اين ندای احلی ناطق : " از حرکت قلم اعلی روح جديد معانی به امر آمر حقيقی در اجساد الفاظ دميده شد و آثارش در جميع اشيای عالم ظاهر و هويدا . اينست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده . "

 و نيز در مقام ديگر : " امر عظيم است و مطلب بزرگ و يوم يومی است که ميفرمايد : " يا بُنيّ انّها ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السّموات او فی الارض يأت بها اللّه انّ اللّه لطيف خبير . "

 " تاللّه الحقّ اليوم اگر ذرّه از جوهر در صد هزار من سنگ محفوظ باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هرآينه دست قدرت الهی او را ظاهر فرمايد و آن ذرّهء جوهر را از او فصل نمايد . "

 " نفسی که از ماء امر الهی سقايه شد به جميع نعم و آلاء باقيه که از طرف خداوند از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر مُقدّر گشته فائز شود . " ( ترجمه )

 " هر حرفی که از فم عنايت نازل دارای روح حياتی است که ميتواند خلق جديدی را خلق نمايد و احدی جز خداوند بر اين قدرت غالبه پی نبرد انّه علی کُلّ شیء عليما . " ( ترجمه )

 " لو نريد ان نظهر من ذرّةٍ شموساً لا لهنّ بداية و لا نهاية لنقدر و نظهر کلّهنّ بامری فی اقلّ من حين و لو نريد ان نبعث من قطرة بحور السّموات و الأرض و نفصّل من حرف علم ما کان و ما يکون . "

 " عنده لأسم لو يلقيه علی السّمّ لينقلب بالدّرياق الاعظم . "

 و نيز در باره علوّ مقام مؤمن حقيقی ميفرمايد : " قسم به حزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مُقدّر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جميع از شوق هلاک شوند اينست که در حيات ظاهره مقامات مؤمنين از خود مؤمنين مستور شده . "

 و نيز ميفرمايد : " لو کشف الغطاء لينصعق من فی الامکان من مقامات الّذين توجّهوا اِلی اللّه و انقطعوا فی حبّه عن العالمين . "

و نيز در بيان امتياز اين ظهور نسبت به ظهور قبل ميفرمايد : " اگر اليوم کلّ من فی السّموات و الأرض حروف بيانيّه شوند که به صد هزار رتبه از حروفات فرقانيّه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در اين امر توقّف نمايند از معرضين عند اللّه محسوبند و از احرف نفی منسوب . "

" اليوم فضلی ظاهر شده که در يک يوم و ليل اگر کاتب از عهده بر آيد معادل بيان فارسی از سمآء قدس ربّانی نازل ميشود . "

و نيز در خطابی به ابناء وطن خويش ميفرمايد : " اعلموا يا ملأ الأعجام بانّکم لو تقتلوننی يقوم اللّه احداً مقامی و هذه من سنّة اللّه قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنّته لا من تبديل و لا من تحويل ." " و لو يسترون النّور فی البرّ انّه يظهر من قطب البحر و يقول انّی محيی العالمين ... و لو يلقونه فی بئر ظلماء يجدونه فی اعلی الجبال ينادی قد اتی المقصود بسلطان العظمة و الاستقلال و لو يدفنونه فی الأرض يطلع من اُفق السّمآء و ينطق باعلی النّداء قد اتی البهآء بملکوت اللّه المُقدّس العزيز المختار . "

و نيز در ضمن بيانی حيرت انگيز ميفرمايد : " قد کنز فی هذا الغلام من لحن لو يظهر اقلّ من سمّ الإبرة لتندکّ الجبال و تصفرّ الأوراق و تسقط الاثمار من الاشجار و تخرّ الاذقان و توجّه الوجوه لهذا الملک الّذی تجده علی هيکل النّار فی هيئة النّور و مرّة تشهده علی هيئة الأمواج فی هذا البحر الموّاج و مرّةً تشهده کالشّجر الّتی اصلها ثابت فی الأرض الکبرياء و ارتفعت اغصانها ثمّ افنانها اِلی مقام الّذی صعد عن وراء عرش عظيم . "

 و نيز در بشارت به نظمی که بر اثر قوّهء غالبه شريعت اللّه بايد بعداً ظاهر و آشکار گردد از قلم اعلی چنين نازل : " قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الأعظم و اختلف التّرتيب بهذا البديع الّذی ما شهدت عين الأبداع شبهه . "

 " ... انّه وضع امره علی اساس ثابت راسخ متين لا تزعزعه ارياح العالم و لا اشارات الأُمم . "

و نيز در سوره هيکل که يکی از مهمترين کتب حضرت بهآءاللّه است آيات بيّنات ذيل که هر يک مدلّ بر قوّه غالبه مودوعه در اين ظهور الهی است چنين مسطور است : " قل لا يری فی هيکلی الّا هيکل اللّه و لا فی جمالی الّا جماله و لا فی کينونتی الّا کينونته و لا فی ذاتی الّا ذاته و لا فی حرکتی الّا حرکته و لا فی سکونی الّا سکونه و لا فی قلمی الّا قلمه العزيز المحمُود قل لم يکن فی نفسی الّا الحقّ و لا يری فی ذاتی الّا اللّه . "

"قل انّ الرّوح القدس قد خلق بحرف ممّا نزّل من هذا الرّوح الاعظم ان کنتم تفقهون."

" و عندنا علم لو نلقی علی الکائنات کلمة منه ليوقننّ کلّ بظهور اللّه و علمه و يطّلعنّ علی اسرار العلوم کلّها و يبلغنّ مقاماً يرون انفسهم اغنياء عن علوم الاوّلين و الآخرين و لنا علوم أُخری الّتی لا نقدر ان نذکر حرفاً منها و لا النّاس يستطيعنّ ان يسمعنّ ذکراً منها کذلک ننبأ لکم بعلم اللّه العالم الخبير . "

" و يبعث بارادته خلقاً ما اطّلع عليهم احدٌ الّا نفسه المهيمن القيّوم . "

 " سوف يخرج اللّه من اکمام القدرة ايادی القوّة و الغلبة و يبعث قوماً ينصرنّ الغلام و يطهّرنّ الأرض من دنس کلّ مشرک مردود و يقومنّ علی الأمر و يفتحنّ البلاد باسمی المقتدر القيّوم و يدخلنّ خلال الدّيار و يأخذ رعبهم کلّ العباد هذا من بطش اللّه انّ بطشه شديد . "

 دوستان عزيز اين است نصوصی از الواح مبارکهء حضرت بهآءاللّه که در وصف اين ظهور اعظم نازل گشته . نبذه‌ای از آيات حضرت اعلی نيز که هر يک مؤيّد عظمت اين ظهور است از قبل اشاره گرديد . تنها آنچه باقی مانده ذکر شواهدی از الواح حضرت عبدالبهآء مبيّن منصوص آيات اللّه است که اين موضوع مهمّ را تبيين و نکات دقيقه ئی آنرا تشريح مينمايد و فی الحقيقه در مکاتيب و الواح حضرت عبدالبهآء همان درجه صراحتی که حضرت بهآاللّه و حضرت اعلی در توصيف و تمجيد اين ظهور منيع بکار برده‌اند ملاحظه ميشود . از جمله در يکی از الواحی که در اوائل دوره ميثاق صادر گشته اين بيان مبارک مذکور : " قرنها بگذرد و دهرها به سر آيد و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقيقت در برج اسد و خانهء حمل طلوع و سطوع نمايد ... چه قدر شکرانه لازم و چه قدر حمد و ثنا سزاوار که به اين نعمت عظمی موفّق و مؤيّد گشته‌ايم ، صد هزاران جان فدای اين فوز و فلاح ، صد هزاران جان قربان چنين لطف و نجاح ... "

و نيز ميفرمايد : " اولياء پيشينيان چون تصوّر و تخطّر عصر جمال مبارک مينمودند منصعق ميشدند و آرزوی دقيقه ئی ميکردند . "

" جميع اولياء در اعصار و قرون ماضيه گريان و سوزان آرزوی آنی از ايّام اللّه را مينمودند و در اين حسرت از اين عالم فانی به جهان باقی شتافتند . "

" فضل و جود جمال ابها را مشاهده نمائيد که ما را بدون استعداد و استحقاق، محض فضل و اشفاق در اين قرن اشراق ، روح و حيات بخشيد و در ظلّ راية شاهد آفاق محشور فرمود و به موهبتی مخصّص داشت که منتها آرزوی بزرگواران بود . "

" اليوم حقايق مقدّسهء ملأ اعلی در جنّت عليا آرزوی رجوع به اين عالم مينمايند تا موفّق به خدمتی به آستان جمال ابهی گردند و به عبوديّت عتبهء مقدّسه قيام کنند . "

و در لوحی ديگر که به ترقّی و پيشرفت امر اللّه در مستقبل ايّام اشاره شده ميفرمايد : " عنقريب از جميع اقطار عالم ندای بلی بلی و لبّيک لبّيک مرتفع خواهد شد چه که مفرّی از برای احدی نبوده و نيست . "

" اين موهبت عظمی و اين منقبت کبری حال اساسش به يد قدرت الهيّه در عالم امکان در نهايت متانت بنيان بنياد يافت و به تدريج آنچه در هُويّت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد . الآن بدايت انبات و آغاز ظهور آيات بيّنات در آخر اين قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی . "

و نيز در باره علوّ مقام مؤمن حقيقی به اين ظهور ميفرمايد : " مؤمنين اين ظهور به مقام انبيای بنی اسرائيل رسند امّا نه انبيای اولو العزم . "

و نيز راجع به ظهوراتی که در مستقبل ايّام در امتداد کور بهائی ظاهر خواهند گرديد حضرت عبدالبهآء به اين بيان صريح که فصل الخطاب است ناطق : "امّا المظاهر المقدّسة الّتی تأتی من بعد فی ظلل من الغمام من حيث الاستفاضه هم فی ظلّ جمال القدم و من حيث الافاضة يفعل ما يشاء . "

و نيز در لوحی خطاب به يکی از نفوس مهمّه ميفرمايد : " ای دوست آتشی از ملکوت در قلب عالم در سدره مبارکه مشتعل گشته که شعله‌اش عنقريب در ارکان عالم بر افروزد و پرتوش آفاق اُمم را روشن نمايد جميع علامات ظاهر شده و کلّ اشارات مشهود گشته و آنچه در جميع کتب و صحف بوده تماماً واضح گرديده محلّ توقّف برای احدی نمانده ... وقت تنگ است و حرکت خيل الهی بی درنگ بايد سبقت و پيشی گرفت و شمع نورانی افروخت . "

و بالاخره در ضمن يکی از الواح که در اوائل دوره ميثاق در حالت جذبه و نشئه روحانی خطاب به يکی از مؤمنين با وفای معروف صادر اين کلمات مهيّجه مذکور : " ای دوست چه گويم و چه نويسم که ندای الهی از ملکوت ابهی چنان بلند است که گوش نزديک است پردهء سکونش بدرد و از صدای صلای ابهی عالم امکان بکلّی بحرکت فوق العاده وجودی از هم بپاشد بيش از اين ممکن تحرير نيست . "

ياران عزيز آنچه در فوق مسطور گشت برای بيان مقصود کافی است . اين آثار مختلفه که از کلک مُطهّر حضرت اعلی و حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء در موارد عديده نازل گشته برای هر خواننده منصف دليلی است که در تاريخ شرايع و اديان اين کور از حيث علوّ شأن و عظمت بی نظير و مثيل است . اهميّت اين کور مقدّس بحدّی است که آنچه در اين باره گفته شود مبالغه نخواهد بود . نفوذ و تصرّفاتش چه در گذشته و چه در مستقبل ايّام يعنی در حينی که تمدّن کنونی رو به زوال ميرود و نظم بديع الهی جلوه و ظهور مينمايد خارج از حدّ وصف و بيان است .

جای آن است که قبل از ادامهء موضوع و بسط کلام نکته‌ای بر سبيل تذکّر به خوانندگان اين اوراق گفته شود . مبادا نفوسی که بر اثر مطالعهء آيات فوق در کيفيّت ظهور حضرت بهآءاللّه تفکّر و تعمّق مينمايند به خطا رفته و مقصود شارع را بر خلاف حقيقت تعبير کنند . ذکر مقام الوهيّت بر آن نفس اعظم و اطلاق جميع اسماء و صفات الهيّه بر آن ذات مکرّم نبايد بهيچوجه به خطا تفسير شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد . زيرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هيکل عنصری که جلوه‌گاه چنين ظهور مهيمنی است کاملاً از کينونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمايز است و آن خدای غيبی که وجود او ثابت و الوهيّت مظاهر مقدّسه‌اش مورد ستايش اهل ارض است هرگز حقيقت نامتناهی محيطهء ازليّهء لا يدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسّم ندهد و فی الحقيقه خدائی که ذات خويش را در هيکل بشری مجسّم سازد بر وفق تعاليم حضرت بهآءاللّه فی الحين نسبت خدائی از او منقطع ميگردد .

اين نظريّهء عجيب و سخيف يعنی تجسّم ذات خداوند در عالم کون نيز مانند عقايد وحدت وجود و تجسّم خداوند بصورت انسان ، مخالف عقيده اهل بهآء و غير قابل قبول است و حضرت بهآءاللّه هر يک از اين دو عقيده را در ضمن الواح و آثار خود بالصّراحه ردّ و بطلان آنرا بيان ميفرمايند.

نفس مقدّسی که در آثار بيشمار خود ندای الوهيّت بر آورده و انّی انا اللّه فرموده در کتاب ايقان بکمال عظمت ميفرمايد : " و بر اُولی العلم و افئدهء منيره واضح است که غيب هويّه و ذات احديّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده ... لم يزل در ذات خود غيب بوده و هست و لا يزال به کينونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود ... ميان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و يا قرب و بعد ... بهيچوجه ممکن نه ... و کان اللّه و لم يکن معه من شیء دليلی است لائح ... " و نيز حضرت بهآءاللّه در باره حقيقت الوهيّت ميفرمايد : " لم يزل به علوّ تقديس و تنزيه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لا يزال به سموّ تمنيع و ترفيع در مخزن کينونت خود خواهد بود ... "

" صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سمآء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب . " و نيز در مناجاتی ميفرمايد : " چقدر متحيّر است اين ذرّه لا شیء از تعمّق در غمرات لجّهء قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو . "

و نيز در مناجاتی که به خطّ خود مرقوم فرموده چنين شهادت ميدهد : " يا الهی اذا انظر اِلی نسبتی اليک احبّ بأن اقول فی کلّ شیء بانّی انا اللّه و اذا انظر اِلی نفسی اُشاهدها احقر من الطّين . "

و نيز در کتاب ايقان ميفرمايد " و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعه ... جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی به هياکل عزّ انسانی در ميان خلق ظاهر فرمود تا حکايت نمايند از آن ذات ازليّه و ساذج قدميّه ... و جميع انبيای مقرّبين و اصفيای مقدّسين به اين صفات موصوف و به اين اسماء موسومند ... و اين هياکل قدسيّه مرايای اوّليّهء ازليّه‌ای هستند که حکايت نموده‌اند از غيب الغيوب ... " .

از جمله عقايد اساسيّهء اهل بهآء که بايد همواره مورد توجّه بوده بهيچوجه انحراف از آن حاصل نگردد آنست که حضرت بهآءاللّه با آنکه اشدّ ظهوراً ظاهر گشته يکی از مظاهر الهيّه‌ايست که با حقيقت غيبيّهء ذات الوهيّت بکلّی متفاوت و متمايز است .

امر بهائی که در اعلی ذروهء يک دور کلّی و موعود جميع اعصار است اصول اوّليّهء ثابته‌ای را که مايهء حيات و اساس اديان سالفه است تثبيت و تأييد مينمايد و اساس غائی و معيّن معتقدات اين امر آنست که اين اديان کلّ به امر الهی ظاهر گشته‌اند .

بعقيدهء اهل بهآء اين شرايع الهيّه مراحل مختلفهء دين واحدی است که من جانب اللّه بوده و کاملاً به يکديگر مرتبط و در طيّ اعصار و ادوار همواره رو به تکامل و ارتقاست و دين بهائی خود جزء لا ينفکّ آنست . امر بهائی معترف بر آنست که جميع شرايع سالفه من عند اللّه ظاهر گشته‌اند و موفّقيّتهای عظيمی که نصيب اين اديان گرديده همواره مورد تکريم اهل بهاست . امر بهائی بهيچوجه جائز نميداند که احدی اساس اين اديان را مخالف واقع جلوه دهد و يا حقايق مکنونه در آنان را بنظر استخفاف بنگرد . تعاليم اين ظهور به قدر رأس شعره‌ای از حقايق مودوعه در شرايع قبل انحراف نداشته و عظمت اين ظهور به قدر خردلی از نفوذ و روح ايمانی که آن اديان بوجود آورده‌اند نميکاهد . آئين بهائی هرگز در صدد آن نيست که اساس روحانی اديان عالم را منهدم سازد بلکه منظور حقيقی و مقصد اصليش آن است که اساس اين اديان را اتّساع بخشيده مبادی آنان را احيا کرده مقاصد و اهداف آنان را بيکديگر مرتبط ساخته حيات آنانرا نشئه‌ای بديع بخشيده وحدت آنانرا ثابت و محقّق داشته پاکی و صفای اوّليّهء آنانرا تجديد کرده وظائف آنانرا به يکديگر مرتبط ساخته و آنان را در تحقّق اعظم نوايای خود کمک و مساعدت نمايد . و چنانکه يکی از محقّقين موضوع را واضحاً بيان مينمايد : " اين اديان مُنزله من عند اللّه محکوم به زوال نبوده بلکه تولّد ثانوی مييابند ، مگر نه اين است که چون طفل وارد مرحله جوانی ميگردد و جوان به دوره کمال انتقال مييابد ، طفل و جوان هيچيک فانی نميگردند ؟ "

 حضرت بهآءاللّه در کتاب ايقان ميفرمايد : " شموس حقيقت و مرايای احديّت در هر عصر و زمان که از خيام غيب هويّه به عالم شهاده ظهور ميفرمايند برای تربيت ممکنات و ابلاغ فيض بر همهء موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر ميشوند ... و اين مرايای قدسيّه و مطالع هويّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکايت مينمايند . مثلاً علم ايشان از علم او و قدرت ايشان از قدرت او و سلطنت ايشان از سلطنت او و جمال ايشان از جمال او و ظهور ايشان از ظهور او ... و ايشانند مظاهر فيض نامتناهی و مطالع شمس لا يزالی ... مُنزّه است ذکر ايشان از ذکر غير و مقدّس است وصف ايشان از وصف ما سوی . "

 و نيز : " چون اين اطيار عرش باقی از سمآء مشيّت الهی نازل ميگردند و جميع بر امر مبرم ربّانی قيام ميفرمايند لهذا حکم يک نفس و يک ذات را دارند همه در يک رضوان ساکن ... و در يک هوا طائر و بر يک بساط جالس و بر يک کلام ناطق و بر يک امر آمر ... نهايت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر ميشوند ... نه اين است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن مَحالّ صفات الهيّه و معادن اسماء ربوبيّه شود . "

 اين موضوع را نيز بايد بخاطر داشت که هر چند اين ظهور دارای قوّه‌ای عظيم و جامعيّت و عموميّتی نامحدود است معذلک بهيچوجه داعيهء آن ندارد که ظهور مشيّت و اراده الهيّه به او ختم گشته و اين نظر را اکيداً ردّ مينمايد .

 داشتن چنين عقيده ای نسبت به اين ظهور بمنزلهء نقض غرض و مباين روح اين امر است و بالضّروره با اسّ اساس معتقدات بهائی مغايرت دارد . چه اساس اين معتقدات آن است که حقايق اديان مطلق نبوده بل نسبی است و اديان و ظهورات الهيّه مرتّباً مستمرّاً در عالم ظاهر شده و همواره رو به ترقّی و تکامل ميباشند و هيچيک جنبه خاتميّت نداشته و بر حسب تصادف و اتّفاق ظاهر نميگردند .

 فی الحقيقه همانطور که اهل بهآء داعيهء پيروان مذاهب سالفه را دائر به خاتميّت شارع خويش مؤکّداً و صريحاً ردّ مينمايند بهمان نحو نيز اعتقاد به خاتميّت ظهوری را که خود نيز بدان منتسبند مردود ميشمارند . در نظر اهل بهآء اين طرز فکر و ادراک که " جميع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته ديگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نميشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خيام غيب ربّانی هيکلی مشهود نيايد . "، بمنزلهء انحرافی شديد و مذموم نسبت به يکی از مبادی مقدّسه و اساسيّهء اين امر به شمار ميرود .

 مراجعه به بعضی از آثار حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء که قبلاً به آن اشاره گرديد اين اصل اساسی را بدون شائبهء شکّ و ترديد محقّق و مسلّم ميسازد .

 در کلمات مکنونه ميفرمايد : " ای پسر انصاف در ليل جمال هيکل بقا از عقبه زمرّدی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گريست گريستنی که جميع ملأ عالين و کرّوبين از نالهء او گريستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحهء وفا از اهل ارض نيافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مُبتلا شده‌اند . در اين وقت حوريّهء الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دويد و سؤال ازاسامی ايشان نمود و جميع مذکور شد الّا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بيرون دويدند و چون به حرف دوم رسيد جميع بر تراب ريختند . در آنوقت ندا از مکمن قرب رسيد زياده بر اين جائز نه انّا کنّا شهداءَ علی ما فعلوا و حينئذٍ کانوا يفعلون . "

 آيا اين کلمات تلويحاً مشعر بر آن نيست که ظهور الهی همواره رو به ترقّی و تکامل است و آيا دلالت بر آن ندارد که حامل اين پيام معترف بر آن است که امری که از جانب خداوند بر آن مبعوث گشته جنبه خاتميّت ندارد و ظهور او آخرين ظهور مشيّت و هدايت الهی نيست ؟

 و نيز در لوحی از الواح که از يراعهء جمال قدم در ادرنه نازل و به اصرح بيان گواه بر اين حقيقت است ميفرمايد : " ثمّ اعلم يا کمال بانّا ما کشفنا الغطاء حقّ الکشف اظهرنا نفسنا علی مقدار طاقة النّاس و الّا لو يظهر جمال القدم بجماله لن يقدر ان يشهده احد عمّا خُلق بين السّموات و الأرض . "

 و نيز در سُوره صبر که در سال ١٨٦٣ در اوّلين روز ورود به باغ رضوان نازل گشته اين آيات بيّنات مذکور : " بعث اللّه رسلاً بعد موسی و عيسی و سيرسل من بعد اِلی آخر الّذی لا آخر له بحيث لن ينقطع الفضل عن سمآء العناية . "

 و نيز به اصرح بيان ميفرمايد : " انّی ما أخاف لنفسی بل لمن يأتی من بعدی بسلطان عزّ مکينا . "

 و نيز در سوره هيکل ميفرمايد : " فو جمالی لم يکن مقصودی فی تلک الکلمات نفسی بل الّذی يأتی من بعدی و کان اللّه علی ذلک لشيهد و عليم ."

 و نيز ميفرمايد : " لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسی . "

 و نيز حضرت اعلی به تفصيل در تأييد اين مطلب در بيان فارسی ميفرمايد : " به شأنی که ظاهر است که کلّ ظهورات قبل از برای رسول اللّه خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل مُحمّد خلق شده و کلّ ظهورات و ظهور قائم آل محمّد از برای من يظهره اللّه خلق شده و همچنين کلّ ظهورات و ظهور من يظهره اللّه از برای ظهور بعدِ من يظهره اللّه خلق شده و همچنين الی ما لا نهاية شمس حقيقت طالع و غارب ميگردد و از برای او بدئی و نهايتی نبوده و نيست . "

 و در اين مقام حضرت بهآءاللّه ميفرمايد : " انّک ايقن بانّ ربّک فی کلّ ظهور يتجلّی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر اِلی الشّمس فانّها حين طلوعها عن افقها تکون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الاشياء قليلاً قليلاً اِلی اَن يبلغ الی قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرايج مقدّرة الی ان يغرب فی مغربها ... و انّها لو تطلع بغتةً فی وسط السّمآء يضرّ حرارتها الاشياء کذلک فانظر فی شمس المعانی لتکون من المطّلعين فانّها لو تستشرق فی اوّل فجر الظّهور بالانوار الّتی قدّر اللّه لها ليحترق ارض العرفان من قلوب العباد لانّهم لن يقدرنّ ان يحملنّها او يستعکسنّ منها بل يضطربنّ منها و يکوننّ من المعدومين ... "

 در پرتو اين بيانات صريحه مُتقنه وظيفهء قطعی ما آنست که برای طالبين حقيقت به نهايت وضوح تبيين نمائيم که از اوّل لا اوّل انبيای الهی که حضرت بهآءاللّه نيز در زمره آنان محسوبند و کلّ وسائط فيض و ادلّاء وحدت و مرايای انوار و مظاهر مشيّت الهيّه ميباشند از جانب خدای واحد لا يُدرک مبعوث گشته‌اند تا حقيقت الهيّه و مشيّت بالغه و هدايت ربّانيّه را بيش از پيش برای نوع بشر مکشوف دارند و اِلی آخر لا آخر له جلال و عظمت لا نهايهء او را بنحو اتمّ و اکمل ظاهر و آشکار سازند . خوب است در اين مناجات که از قلم حضرت بهآءاللّه نازل گشته تأمّل و تفکّر نمائيم و به عظمت و اهميّت اين حقيقت که اساس امر حضرت بهآءاللّه بر آن استوار است واقف گرديم : " ای ربّ لک الحمد علی بدايع قضاياک و جوامع رزاياک مرّةً اودعتنی بيد النّمرود ثمّ بيد الفرعون و ورد عليّ ما انت احصيته بعلمک و احطته بارادتک و مرّةً اودعتنی فی سجن المُشرکين بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّؤيا الّذی علّمتنی بعلمک و عرّفتنی بسلطانک و مرّة قطعت رأسی بأيدی الکافرين و مرّة ارفعتنی الی الصّليب بما اظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانيّتک و بدايع آثار سُلطان صمدانيّتک و مرّة ابتليتنی فی ارض الطّفّ بحيث کنت وحيداً بين عبادک و فريداً فی مملکتک اِلی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوا علی السّنان و داروه فی کلّ الدّيار و حضروه علی مقاعد المشرکين و مواضع المنکرين و مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء اِلی ان انقطعوا ارکانی و فصلوا جوارحی اِلی ان بلغ الزّمان اِلی هذه الايّام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و يتدبّرون فی کلّ حين بأن يدخلوا فی قلوب العباد ضِغْنی و بُغضی و يمکرون فی ذلک بکلّ ما هم عليه لمقتدرون و معذلک ... فو عزّتک يا محبوبی اشکرک حينئذٍ فی تلک الحالة و علی کلّ ما ورد عليّ فی سبيل رضائک و اکون راضياً منک و من بدايع بلاياک . "

**حضرت باب**

 احبّای عزيز يکی از حقايق اساسيّه‌ای که در امر حضرت بهآءاللّه صريحاً مذکور و بايد اهل بهآء کماهی بدان معترف باشند آنست که حضرت باب مؤسّس شريعت بابيّه از جمله مظاهر مقدّسهء الهيّه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حائز کلّيّهء حقوق و مزايای رسالتی مستقلّه است . و به نظر اين عبد اين نکته محتاج به تصريح و تبيين است که حضرت اعلی فقط مبشّر ظهور بهائی نيست بل چنانکه خود در کتاب بيان فارسی تصريح فرموده همان موعود مقدّسی است که به ظهورش وعود جميع انبيای سلف تحقّق يافته است . و چنانچه ما قولاً يا فعلاً در تصديق مفاد و مفهوم اين اصل اساسی ترديد نمائيم و به حقيقت آن بتمامه بدون قيد و شرط متمسّک نباشيم و در صدد اثبات آن بر نيائيم يقيناً در ادای وظيفه نسبت به آئين خويش قصور ورزيده از يکی از مبادی اساسيّهء مقدّسهء امر اللّه منحرف گشته‌ايم . فی الحقيقه مُحرّک اصلی که اين عبد را وادار به ترجمه و نشر تاريخ جاودانی نبيل نمود اين بود که احبّای غرب به سهولت پی برند که مقام منيع حضرت اعلی متضمّن چه مفهوم خطيری است و بالنّتيجه آن حضرت را به جان و دل دوست داشته باشند و با عشق و علاقهء جديدی تجليل و ستايش نمايند .

 شکّی نيست ادّعای حضرت اعلی مشعر بر اينکه دارای دو مقام بوده‌اند خود اعظم وجه امتياز دور بهائی است . اين ادّعای صريح و قطعی حضرت باب کراراً مورد تصديق حضرت بهآءاللّه واقع و الواح وصايای حضرت عبدالبهآء نيز بر آن گواه است . و اين ادّعا خود دليل ديگر بر امتياز امر بهائی بوده به مراتب بر قوّه و قدرت معنويّه‌ای که به اين کور مُقدّس عنايت شده ميافزايد . در حقيقت عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عند اللّه به تبشير چنين ظهور منيعی مبعوث گشته بلکه بيشتر از آن جهت است که با قدرت و اختيارات انبيای اولو العزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقلّه را بنحوی که در هيچيک از ظهورات قبل سابقه نداشته در يد اقتدار گرفته است .

 دوره کوتاه امر حضرت باب و محدوديّت دائرهء اجرای احکام و فرائض آن حضرت نبايد بهيچوجه ميزان سنجش حقّانيّت و عظمت امر آن حضرت قرار گيرد .

حضرت بهآءاللّه ميفرمايد : " و در ظهور اين ظهور اعظم اکرم مع آنکه ايّامی از ظهور قبلم نگذشته حکمتی است مستور و سرّی است مقنوع و وقتی بود مخصوص و مطّلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نمايد . "

 و در مقام ديگر در کتاب بديع که در ردّ شبهات اهل بيان نازل شده ميفرمايد: " چنانچه در اين ظهور بدع قدس رحمانی در سنه تسع در سرّ سرّ نفوس مقدّسهء مطهّرهء زکيّه در همان حين تکميل شدند . "

 وقوعات عجيبه قبل از ظهور حضرت باب و حوادث مُحزنهء دوره حيات پر انقلاب آن حضرت و فاجعه معجز آسای شهادت و سحر نفوذش در قلوب اعاظم و مشاهير هموطنان خويش که هر يک از فصول تاريخ مهيّج نبيل بر آن قضايا گواهی ميدهد جميع اين امور مؤيّد حقّانيّت ادّعای حضرت اعلی نسبت به مقام رفيع و ارجمندی است که در بين انبياء دارا بوده‌اند .

 شرحی را که اين مورّخ شهير راجع به حيات حضرت اعلی برای اخلاف به يادگار گذاشته هر چند در نهايت بلاغت است معذلک اين تاريخ مشعشع در مقابل بدايع محامدی که از قلم حضرت بهآءاللّه نسبت به حضرت باب نازل گشته جلوه و فروغی ندارد .

 اين نعوت و محامد در نفس ادّعای حضرت باب کاملاً مشهود و حضرت عبدالبهآء در الواح عديده اوصاف مزبور را مؤکّداً تأييد و مفهوم آنرا تشريح فرموده‌اند .

 در کتاب مستطاب ايقان اين نکته به اصرح بيان مذکور که احدی جز مظهر الهی قادر بر ابراز و اظهار چنين قوّه و قدرتی نيست و فی الحقيقه کسی که در صدد تحقيق شريعت بابيّه است آيات و شواهدی کاملتر و جامعتر از اين بيانات در ساير کتب و آثار نمييابد .

 حضرت بهآءاللّه ميفرمايد : " آيا ميشود اين بغير امر الهی و مشيّت مثبتهء ربّانی ؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خيال چنين امری نمايد فی الفور هلاک شود و اگر قلب‌های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنين امر مهمّ ننمايد."

 و در مقام ديگر ميفرمايد : " چشم امکان چنين فضلی نديده و قوّهء سمع اکوان چنين عنايتی نشنيده ... انبيای اُولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آيات آن احصا گشته و از اين غمام رحمت رحمانی اينقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چگونه اين امر را سهل شمرند ... آيا در هيچ عصر چنين امر خطيری ظاهر شده ؟"

 و نيز در بيان احوال و تأثير اعمال شهيدان و دلاورانی که بر اثر قوّهء قدسيّهء حضرت اعلی بنحوی معجز آسا تقليب گشته ميفرمايد : " آيا اگر اين اصحاب مجاهد فی اللّه نباشند ديگر که مجاهد خواهد بود ... و اگر اين همه اصحاب با اين آثار عجيبه و افعال غريبه باطل باشند ديگر که سزاوار است که دعوی حقّ نمايد ... آيا هرگز در هيچ تاريخی از عهد آدم تا حال چنين غوغائی در بلاد واقع شد ... گويا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت . "

 و نيز حضرت بهآءاللّه در بيان عظمت مقام حضرت باب نسبت به انبيای قبل در نهايت صراحت و تأکيد در همان کتاب مستطاب ميفرمايد : " هيچ ادراکی سبقت نيابد بر کيفيّت ظهور او و هيچ عرفانی احاطه ننمايد بر کميّت امر او . "

 و در تأييد اين بيانات حديث ذيل را نقل ميفرمايند که از قبل اخبار گشته : " العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً . " و نيز ميفرمايد : " ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبياء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولياست."

 و نيز : " امری را که انبياء و اولياء و اصفياء به آن اطّلاع نيافته و يا به امر مبرم الهی اظهار نداشته . "

 مهمترين و مؤثّر ترين محامدی که از يراعهء عظمت حضرت بهآءاللّه در ذکر محبوب خويش يعنی حضرت اعلی نازل و در ضمن آن به بلايا و رزايای واردهء بر خود در مدينهء بغداد اشاره فرموده‌اند اين بيان موجز و بليغ است که مسک الختام آن کتاب مستطاب ميباشد : " و اين عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شايد از عنايت الهی و فضل سبحانی اين حرف مذکور مشهود (حضرت بهآءاللّه) در سبيل نقطه و کلمه عُليا (حضرت باب) فدا شود و جان در بازد و اگر اين خيال نبود فوالّذی نطق الرُّوح بامره آنی در اين بلد توقّف نمينمودم . "

 ياران عزيز اين توصيف بليغ و اظهار صريح حضرت بهآءاللّه در چنين کتاب مُهيمنی کاملاً نظير بياناتی است که حضرت اعلی مؤسّس امر بابی در مورد ادّعای خود ذکر فرموده‌اند . حضرت باب راجع به مقام خود در قيّوم الاسمآء به اين بيان ناطق : " انّنی انا البيت قد کنت بالحقّ مرفوعا و انّنی انا المصباح فی المشکوة قد کنت باللّه الحقّ علی الحقّ مضيئا و انّنی انا النّار فی النّور علی نور الطّور فی ارض السّرور قد کنت حول النّار مخفيّاً . "

 و نيز در همين کتاب مخاطباً لنفسه ميفرمايد : " يا قرّة العين انّک انت النّبأ العظيم فی الملأ الاعلی و علی ذلک الإسم عند اهل العرش قد کنت بالحقّ مرفوعا . " و همچنين ميفرمايد : " و ما ارسلنا من نبيّ الّا و قد اخذناه العهد للذّکر و يومه ألا إنّ ذکر اللّه و يومه فی المنظر الأعلی لدی ملائکة العرش قد کان بالحقّ علی الحقّ مشهودا . " و ايضاً ميفرمايد : " و انّا نحن لو نشاء لهدينا الأرض و من عليها علی حرف من الأمر اقرب من لمح العين جميعاً . "

 و نيز در سجن ماکو در توقيعی خطاب به محمّد شاه ميفرمايد : " انّا النّقطة الّتی ذوّت بها من ذوّت ... و انّنی انا وجه اللّه الّذی لا يموت و نوره الّذی لا يفوت ... قد جعل اللّه کلّ مفاتيح الرّضوان فی يمينی و کلّ مفاتيح النّيران فی شمالی ... الا انّنی انا رکن من کلمة الاُولی الّتی من عرفها عرف کلّ حقّ و يدخل فی کلّ خير ... خلقنی اللّه من طينة لم يشارک فيها احد و اعطانی ما لا يدرکه البالغون و لا يقدر ان يعرفه الموحّدون . "

 و نيز در بيان قوای لا نهايهء مکنونهء در ظهور خود با عبارتی بديع ميفرمايد : " لو ارادت نملة ان تفسّر القرآن من ذکر باطنه و باطن باطنه لتقدر لانّ السّرّ الصّمدانيّة قد تلجلج فی حقيقة الکائنات . " و حضرت عبدالبهآء در تفسير اين بيان حيرت افزا ميفرمايد : " چون مور ضعيف را چنين استعداد لطيف حاصل ديگر معلوم است که در ظلّ فيوضات جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء چه عون و عنايت حاصل گردد و چه تأييد و الهام متواصل شود . "

 علاوه بر نصوص قاطعه و اظهارات مهيمنهء حضرت بهآءاللّه و حضرت باب بيانات صريحهء متقنهء مُبيّن منصوص آيات الهيّه در الواح و کتاب وصايای آن حضرت نيز شاهد اين مقال است .

 حضرت عبدالبهآء در لوحی به افتخار يکی از احبّای مازندران در تبيين عبارتی راجع به طلوع شمس حقيقت که سهواً به خود آن حضرت نسبت داده شده با بيانی موجز و قاطع اساس عقيده اهل بها را راجع به ارتباط بين ظهور حضرت اعلی و ظهور حضرت بهآءاللّه چنين تشريح ميفرمايند : قوله الأحلی " و حال آنکه مقصد اين عبد کور حضرت اعلی و کور جمال مبارک روحی لهما الفدا است ظهور نقطه اولی سطوع آفتاب در برج حمل بود و اينک شمس حقيقت جمال مبارک از برج اسد طالع و لائح يعنی اين کور مبارک به انوار شمس حقيقت از برج اسد که در اشدّ شعاع و حرارت و ظهور است مزيّن است . "

 و نيز در لوحی ديگر به اصرح بيان ميفرمايد : " حضرت اعلی صبح حقيقت روشن و تابنده بر جميع اَرجاء و مبشّر نيّر اعظم ابهی و جمال مبارک موعود جميع کتب و صحف و زبر و الواح و ظهور مجلّی طور در سدره سينا و ما عدا کلّ بنده آن آستانيم و احقر پاسبان . "

 و نيز در مقامی ديگر به نهايت تأکيد ميفرمايد : " جميع ادّله و براهين معقوله و منقوله مرجع و مرکزش جمال مبارک و حضرت اعلی بود و منتهی شد "

 و حضرت عبدالبهآء در الواح وصايا که حاوی آخرين نوايا و دستورات مبارکه است در بيان اساس عقايد اهل بهآء نسبت به دو مقام رفيع حضرت اعلی چنين ميفرمايد: " اساس عقايد اهل بهآء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانيّت و فردانيّت الهيّه و مبشّر جمال قدم حضرت جمال ابهی روحی لاحبّائه الثّابتين فدا مظهر کلّيّهء الهيّه و مطلع حقيقت مُقدّسهء ربّانيّه و ما دون کلّ عباد له و کلّ بامره يعملون . "

**حضرت عبدالبهآء**

ياران عزيز آنچه در صفحات قبل مذکور گشت بيان حقايقی بود که به عقيده راسخ اين عبد در نفس دعوی شارع آئين بهائی مندمج است . و چون بالطّبع تفکّر و تأمّل در چنين ظهور خارق العادهء مجد و بهای الهی ممکن است در اذهان سوء تفاهماتی ايجاد نمايد ، لذا سعی گرديد رفع هر گونه شبهه شود و معنی و مفهوم الوهيّت آن مظهر قوّهء سرّيّهء معنويّه واضح گردد و مبرهن شود که امر بهائی جميع شرايع قبل را من عند اللّه ميداند و مبادی اصليّهء آنان را تصديق ميکند و با هر يک کاملاً مرتبط و متّحد است و شارع آئين مقدّس بهائی خاتميّتی را که رؤسای مذاهب مختلفه بدان معتقدند ردّ فرموده و با وجود عظمت ظهور خويش اين دعوی را حتّی برای خود قائل نگرديده است . و نکتهء اساسی ديگری که توضيح و تبيينش در مرحلهء فعلی تکامل امر اللّه لازم بنظر می رسيد اين بود که حضرت باب مبشّر امر حضرت بهآءاللّه با وجود دوره کوتاه رسالتش در مقام اوّل مظهر کامله الهيّه بوده و دارای همان اختيارات تامّهء مطلقه ميباشند که انبيای اولو العزم الهی در اعصار سلف واجد بوده‌اند .

 حال وقت آنست که شأن و مقام حضرت عبدالبهآء روشن شود . فی الحقيقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهآء نزديک و مجذوب قوّهء معنويّهء مغناطيس وجودش ميباشيم که به آسانی نميتوانيم به هويّت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهآءاللّه بلکه در سراسر تاريخ اديان مقام فريد و وحيدی را داراست پی بريم .

 حضرت عبدالبهآء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسّس و مبشّر ظهور بهائی متفاوتست و ليکن بر اثر مقامی که حضرت بهآءاللّه بوسيلهء عهد و ميثاق به آن حضرت تفويض فرموده با آن دو ذات مقدّس جمعاً هياکل اصليّهء ثلاثهء آئينی را تشکيل ميدهند که در تاريخ روحانی عالم بی سابقه است . حضرتش با آن طلعات مقدّسه از رفرف عليا به مقدّرات اين طفل رضيع امر اللّه ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هيچ نفسی و يا هيئتی که پس از آن هيکل مبارک بر خدمت امر اللّه قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود . مماثل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهآء با مقام نفوسی که به ردای سلطه و اختيارات حضرتش مفتخر گرديده‌اند در حکم تنزيل مقام آن حضرت است و اين امر به همان اندازه باطل و از طريق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشّر و مظهر ظهور در صقع واحد قرار دهند . با آنکه بين مقام حضرت عبدالبهآء و مظهر کلّی الهی فاصله عظيم است و ليکن بين مرکز ميثاق و وليّ امرهائی که عهده دار وظيفهء آن حضرتند ولو دارای اسم و رسم و عنوانی عظيم باشند و به توفيقاتی جليل فائز گردند اين فاصله به مراتب اعظم است . نفوسی که به شرف لقای حضرت عبدالبهآء فائز شده و بر اثر مجاورت با مغناطيس وجودش حبّ آن حضرت را در دل و جان پرورده‌اند سزاوار چنان است که در پرتو آنچه مذکور گرديد اکنون در باره مقام منيع جمال اقدس ابهی که به مراتب ارفع و اعظم است تفکّر و تدبّر نمايند .

 چنانکه در نصوص مبارکهء مؤسّس امر اللّه و همچنين در آثار و الواح مبيّن آيات اللّه مذکور است حضرت عبدالبهآء مظهر ظهور الهی نيستند و با آنکه وصيّ پدر بزرگوارند و ليکن دارای همان رتبه و مقام نه . و اَحَدی پس از حضرت باب و حضرت بهآءاللّه نميتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادّعای مظهريّت الهيّه نمايد .

 حضرت بهآءاللّه در کتاب اقدس چنين انذار ميفرمايد : " من يدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه کذّاب مفتر نسئل اللّه بأن يؤيّده علی الرّجوع ان تاب انّه هو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال يبعث عليه من لا يرحمه و انّه شديد العقاب . " و نيز من باب تأکيد ميفرمايد: " و من يأوّل هذه الآية او يفسّرها بغير ما نزّل فی الظّاهر انّه محروم من روح اللّه و رحمته الّتی سبقت العالمين . " و نيز در مقام ديگر ميفرمايد: " اگر نفسی بکلّ آيات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنهء کامله که هر سنهء آن دوازده ماه بما نزّل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزّل فی البيان که در هر شهری نوزده يوم مذکور است ابداً تصديق منمائيد . "

 حضرت عبدالبهآء نيز در تأييد اين انذارات به لحن مؤکّد و شديد ميفرمايد: قوله الاحلی : " اين است عقيدهء ثابته راسخه و حقيقت معتقدات واضحهء صريحه اين عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقيقت ساطع از برج حقيقت و حضرت اعلی شمس حقيقت لامع از برج حقيقت ... و امّا مقام اين عبد عبوديّت محضهء صرفهء حقيقيّهء ثابتهء راسخه من دون تأويل و تفسير و تلويح و تشريح ... من مُبيّن آياتم اين است بيان من . "

 آيا حضرت عبدالبهآء در کتاب وصايای خود با لحن و بيانی که الدّ ناقضين ميثاق را منکوب و مخذول مينمود حربهء دشمنانی را که مدّتها سعی داشته آنحضرت را به دعوی مقامی بالاتر و لا اقلّ برابر با مقام حضرت بهآءاللّه متّهم سازند در هم نشکست؟

 از مهمترين قسمتهای آخرين وصايای مبارک که دستورات و نوايای آن مولای عالميان را اِلی الأبد گوشزد جهانيان ميکند اين بيانات است که ميفرمايد: " اساس عقائد اهل بهآء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانيّت و فردانيّت الهيّه و مبشّر جمال قدم . حضرت جمال ابهی روحی لاحبّائه الثّابتين فدا مظهر کلّيّهء الهيّه و مطلع حقيقت مقدّسهء ربّانيّه و ما دون کلّ عباد له و کلّ بامره يعملون . "

 از اين بيانات واضح و مبيّن که با هر قسم دعوی رسالت مباينت دارد بهيچوجه نبايد اين نتيجه را گرفت که حضرت عبدالبهآء فقط يکی از بندگان جمال مبارک و يا فقط مبيّن منصوص تعاليم اَب بزرگوارش ميباشد . حاشا و کلّا که اين عبد چنين فکری در سر بپروراند و يا در صدد القای چنين نظری باشد . زيرا محدود کردن مقام حضرت عبدالبهآء به اين مراتب خيانت واضحی به ميراث مرغوب حضرت بهآءاللّه به اهل عالم است . مقامی را که قلم اعلی برای حضرت عبدالبهآء معيّن فرموده بينهايت رفيع و منيع است و بمراتب بالاتر از آنست که از نفس بيانات حضرت عبدالبهآء در حقّ خود مستفاد ميگردد . در کتاب اقدس که اعظم و اقدس از جميع آثار حضرت بهآءاللّه است همچنين در کتاب عهد و سوره غصن اشاراتی از حضرت بهآءاللّه موجود است که در الواح نازله به افتخار حضرت عبدالبهآء از يراعه اَب جليلش نيز تأييد گشته و کلّاً به حضرت عبدالبهآء قدرت و اختياری عنايت ميکند که نسل حاضر هرگز نميتواند کما ينبغی و يليق به اهميّت و معنی آن پی برد .

 حضرت عبدالبهآء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و ميثاق بی مثيل حضرت بهاءاللّه و اعلی صنع يد عنايتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعاليم و مبيّن مصون از خطای آياتش و جامع جميع کمالات و مظهر کلّيّهء صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قديم و غصن الأمر و حقيقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رايت صلح اعظم و قمر سمآء اين شرع مقدّس بوده و اِلی الأبد خواهد بود و نام معجز شيم عبدالبهآء بنحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جميع اين نعوت و اوصاف است . و اعظم از کلّ اين اسماء عنوان منيع " سرّ اللّه " است که حضرت بهآءاللّه در توصيف آن حضرت اختيار فرموده‌اند و با آنکه بهيچوجه اين خطاب نبايد عنوان رسالت آن حضرت قرار گيرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصيّات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهآء مجتمع و متّحد گشته است .

 در کتاب مستطاب اقدس در اين مقام چنين نازل گشته : " اذا غيض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا اِلی مَن اراده اللّه الّذی انشعب من هذا الاصل القديم . "

 و نيز ميفرمايد : " اذا طارت الورقاء عن ايک الثّناء و قصدت المقصد الأقصی الأخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب اِلی الفرع المنشعب من هذا

الأصل القديم . "

 و نيز در کتاب عهد جمال اقدس ابهی به کمال صراحت و تأکيد ميفرمايند : " بايد اغصان و افنان و منتسبين طرّاً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس : اذا غيض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده اللّه الّذی انشعب من هذا الاصل القديم . مقصود از اين آيهء مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهآء) بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضّال الکريم ."

 و در سوره غصن ميفرمايد : " قد انشعب من سدرة المنتهی هذا الهيکل المقدّس الابهی غصن القدس فهنيئاً لمن استظلّ فی ظلّه و کان من الرّاقدين قل قد نبت غصن الأمر من هذا الأصل الّذی استحکمه اللّه فی ارض المشيّة و ارتفع فرعه اِلی مقام احاط کلّ الوجود فتعالی هذا الصّنع المتعالی المبارک العزيز المنيع ... قل قد فصل من لوح الأعظم کلمة علی الفضل و زيّنها اللّه به طراز نفسه و جعلها سلطانا علی من علی الأرض و آية عظمته و اقتداره بين العالمين ... قل يا قوم فاشکروا اللّه بظهوره و انّه لهو الفضل الأعظم عليکم و نعمة الأتمّ لکم و به يحيی کلّ عظم رميم من توجّه اليه فقد توجّه اِلی اللّه فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالی و کفر ببرهانی و کان من المسرفين . انّه لوديعة اللّه بينکم و امانته فيکم و ظهوره عليکم و طلوعه بين عباده المقرّبين ... انّا قد بعثناه علی هيکل الانسان فتبارک اللّه مبدع ما يشاء بامره المبرم الحکيم انّ الّذين هم منعوا انفسهم عن ظلّ الغصن اولئک تاهوا فی العراء و احرقتهم حرارة الهوی و کانوا من الهالکين . "

 و نيز به خطّ مبارک خطاب به حضرت عبدالبهآء چنين نازل : " يا بصری عليک بهائی و بحر عنايتی و شمس فضلی و سماء رحمتی نسئل اللّه ان ينوّر العالم بعلمک و حکمتک و يقدّر لک ما يفرح به قلبک و تقرّ عينک . "

 و نيز در لوحی ديگر چنين مسطور است : " البهآء عليک و علی من يخدمک و يطوف حولک و الويل و العذاب لمن يخالفک و يؤذيک طوبی لمن و الاک السّقر لمن عاداک . انّا جعلناک حرزاً للعالمين و حفظاً لمن فی السّموات و الارضين و حصناً لمن آمن باللّه الفرد الخبير نسأل اللّه بان يحفظهم بک و يغنيهم بک و يرزقهم بک و يلهمک ما يکون مطلع الغنی لأهل الأنشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الاُمم . "

 و نيز در مناجاتی که در حقّ حضرت عبدالبهآء نازل گشته ميفرمايد : " انت تعلم يا الهی انّی ما اريده الّا بما اردته و ما اخترته الّا بما اصطفيته فانصره بجنود ارضک و سمائک ... اسألک بولهی فی حبّک و شوقی فی اظهار امرک بان تقدّر له و لمحبّيه ما قدّرته لسفرائک و اُمناء وحيک انّک انت اللّه المقتدر القدير . "

 و نيز در توقيعی که هنگام توقّف حضرت عبدالبهآء در بيروت به افتخار آنحضرت از لسان جمال قدم نازل و بخطّ ميرزا آقا جان کاتب وحی مرقوم گرديده ميفرمايد : " حمداً لمن تشرّف ارض الباء ( بيروت ) بقدوم من طاف حوله الاسماء بذلک بشّرت الذّرّات کلّ الممکنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق و خرج من باب السّجن و أُفقه شمس جمال غصن اللّه الأعظم العظيم و سرّاللّه الأقوم القديم متوجّهاً اِلی مقام آخر بذلک تکدّرت ارض السّجن و فرحت اخری ... طوبی ثمّ طوبی لأرض فازت بقدومه و لعين قرّت بجماله و لسمع تشرّف باصغاء ندائه و لقلب ذاق حلاوة حبّه و لصدر رحب بذکره و لقلم تحرّک علی ثنائه و للوح حمل آثاره . "

 حضرت عبدالبهآء در تأييد مقامی که از طرف حضرت بهآءاللّه به ايشان عنايت شده چنين ميفرمايند : " به نصّ کتاب اقدس مرکز ميثاق را مبيّن کتاب فرمودند که از اوّل ابداع تا يومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنين عهد محکم متينی گرفته نشده . "

 با آنکه مقام حضرت عبدالبهآء رفيع و اوصاف و نعوتی که حضرت بهآءاللّه در آثار و الواح مقدّسه فرزند ارجمند خود را بدان ستوده‌اند وفير و کثير است معذلک هرگز نبايد تصوّر کرد که دارندهء چنين موهبت خاص و بی نظيری مقامی مطابق يا مماثل با مقام اَب جليلش که نفس مظهر ظهور است دارا ميباشد . هر گاه الواح و آيات مذکوره بدين نحو تعبير و تفسير گردد واضحاً مشهوداً مباين با نصوص قاطعه و تحذيراتی است که از قبل بدان اشاره گرديد .

چنانکه مذکور شد نفوسی که نسبت به مقام حضرت عبدالبهآء راه مبالغه می پيمايند بهمان درجه مُضرّ و مستحقّ ملامت و سرزنشند که آنانکه مقام حضرتش را تنزيل ميدهند زيرا با اصرار در استنباطات واهی خود از آثار حضرت بهآءاللّه من غير عمد بهانه بدست دشمن داده و مفتريات کاذبه و اظهارات ايشان را که سبب تخديش اذهان است تأييد ميکنند . بنا بر اين لازم ميدانم بدون هيچگونه شائبهء شکّ و ترديد تصريح نمايم که نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و يا سوره غصن و ساير الواحی که از يراعهء حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء نازل گشته بهيچوجه نصّی ديده نميشود که مؤيّد عقيده " وحدت معنوی " حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء باشد و يا حضرت عبدالبهآء را با اَب جليلش و يا يکی از مظاهر ظهور قبل در يک مقام قرار دهد . پيدايش اين عقيدهء باطل تا حدّی ناشی از تفسير اغراق آميز بعضی از اصطلاحات و عبارات لوح غصن بوده و يا بعلّت آن است که در ترجمهء آن لوح منيع به لغت انگليسی پاره‌ای کلمات وارد شده که يا اصولاً در اصل لوح وجود نداشته و يا مبهم و يا منحرف از معنی بوده است . ولی علّت اصلی اين اشتباه بلا شکّ استنباط ناصواب از عبارات اوّليّهء يکی از الواح حضرت بهآءاللّه است که مستخرجاتی از آن در کتاب Baha'i Scripture بلافاصله قبل از لوح غصن درج شده ولی جزء آن لوح نيست .

نفوسی که اين آيات را تلاوت مينمايند بايد متذکّر باشند که مقصود از لسان قدم " خداوند " است لا غير و کلمه " اسم اعظم " اشاره صريحی است به حضرت بهآءاللّه و " عهدی " که به آن اشاره شد عهد خاصّی نيست که حضرت بهآءاللّه مؤسّس و حضرت عبدالبهآء مرکز آن ميباشند بلکه عهد کلّی الهی است که بر طبق تعاليم بهائی خداوند همواره در هر ظهوری از بندگانش اخذ مينمايد و مقصود از " لسان القدم يبشّر اهل العالم " که در آن فقرات مذکور است ندای الهی به حضرت بهآءاللّه است نه خطاب جمال قدم به حضرت عبدالبهآء . بعلاوه عبارت " انّه نفسی " حاکی از وحدت معنويّهء خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب مستطاب ايقان نيز بيان گرديده نه آنکه حضرت عبدالبهآء نفس حضرت بهآءاللّه باشند . چنين عقيده‌ای با اصل وحدت مظاهر الهيّه که کراراً در الواح و بيانات مبارکه تصريح و در فقرات مذکوره نيز تلويحاً تأکيد گرديده است مُباين و متناقض است .

قبول اين عقيده بمنزلهء رجوع به عقايد خرافيّهء غير معقولی است که در قرن اوّل مسيحی بطور غير محسوس در ديانت مسيح رخنه کرد و به تدريج به عقايد و سنن مُسلّمی تبديل شد که آن آئين را از نفوذ و تأثير باز و مقصد جليلش را از انظار مخفی و پنهان داشت .

حضرت عبدالبهآء در تفسير لوح غصن چنين ميفرمايد : " اين عبد ميگويد معنای حقيقی و حقيقت معانی و سرّ اسرار اين آيات و کلمات و ابيات عبوديّت آستان مقدّس جمال ابهی است و محويّت و فنا و اضمحلال محض در عتبه مبارکه و هذا تاجی الوهّاج و اکليلی الجليل و افتخر به فی ملکوت السّموات و الأرض و اتباهی به بين ملأ المقرّبين و ليس لأحد ان يفسّر بغير هذا و هذا هُو الحقّ المُبين ... اين عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صريح آيات کتاب عهد مُبيّن واضح آيات اللّه ... و هر کس تجاوز نمايد متابعت رأی خويش نموده است . "

 گذشته از اين هر گاه مرکز ميثاق را با شارع اين آئين مقدّس يکی دانيم بالنّتيجه بايد مقام حضرت عبدالبهآء را ما فوق مقام حضرت باب قرار دهيم و حال آنکه عکس اين موضوع اصل اساسی اين ديانت است ولو آنکه هنوز عموم به آن پی نبرده‌اند . داشتن چنين عقيده‌ای مفتريات ناقضين ميثاق را که در تمام دوره حضرت عبدالبهآء در مسموم ساختن افکار و تخديش اذهان پيروان با وفای حضرت بهآءاللّه کوشيده‌اند تأييد خواهد نمود . امّا آنچه بيشتر مقرون به حقيقت و با اصول تعاليم حضرت بهآءاللّه و حضرت باب موافق است آنست که به جای اين تصوّر واهی در باره حضرت عبدالبهآء مبشّر و شارع اين آئين نازنين را حقيقت واحده دانيم چنانکه سوره هيکل به صراحت بيان مُؤيّد اين نکته است قوله الأعلی : " لو کان نقطة الاولى علی زعمکم غيری و يدرک لقائی لن يفارقنی و يستأنس بنفسی و استأنست بنفسه فی ايّامی . " و نيز از قلم اعلی نازل : " قل تاللّه انّ هذا لنقطة الاُولی قد ظهر فی قميصه الاُخری . "

 و نيز در لوحی به افتخار يکی از حروفات حيّ خطاباً لنفسه ميفرمايد : " انّ هذا لهو الّذی ظهر فی السّتّين . "

 و همچنين در سوره دم ميفرمايد : " و هل من ناصر ينصر جمال الاُولی فی طلعة الاُخری . "

 و از طرف ديگر در آثار مبارکه ظهور حضرت باب را بعنوان ظهور قبلی خود توصيف فرموده‌اند . بنا بر آنچه ذکر شد حضرت عبدالبهآء از جمله مظاهر الهيّه نيستند بلکه مستقيماً از شارع و مؤسّس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فيض ميفرمايند و به مثابه مرآت صافيهء کامله انوار عظمت و جلال حضرت بهآءاللّه را منعکس ميکنند و ذاتاً واجد حقيقت محيطهء غير قابل وصفی که مختصّ انبيای الهی است نميباشند و کلماتشان با آنکه همان قوّت و اعتبار کلمات حضرت بهآءاللّه را داراست در رتبه و مقام با آن برابر نه و نبايد آن حضرت را رجوع مسيح يعنی ظهور ابنی دانست که در جلال اَبِ آسمانی ظاهر ميگردد .

 اين بيانات حضرت عبدالبهآء خطاب به احبّای امريک که مسک الختام اين رساله ميگردد خود نيز دليل ديگری بر تأييد اين حقايق است . قوله الأحلی : " مرقوم نموده بوديد که در بين احبّا در خصوص رجوع ثانی مسيح اختلاف است سبحان اللّه به کرّات و مرّات اين مسئله بيان آمده و بصريح عبارت از قلم عبدالبهآء جواب صادر گرديده که مقصود از نبوّات در خصوص ربّ الجنود و مسيح موعود مراد جمال قدم و حضرت اعلی است ، نام من عبدالبهآءست صفت من عبدالبهآءست . حقيقت من عبدالبهآءست نعت من عبدالبهآءست . رقّيّت به جمال قدم اکليل جليل من و تاج وهّاج من است و خدمت به نوع انسان آئين قديم من ... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهآء . اين است آرزوی من . اين است اعظم آمال من . اين است حيات ابدی من . اين است عزّت سرمدی من . "

**نظم اداری**

 ياران و ياوران حضرت عبدالبهآء شمس هدايت الهيّه که شيخ احمد و سيّد کاظم طلوع آنرا از افق شيراز بشارت داده بودند در سير به اقطار غربيّه در ادرنه به اوج اعلی رسيد و آخر الأمر با صعود حضرت بهآءاللّه در افق عکّا غروب نمود و ديگر قبل از انقضای هزار سال تمام طلوع نخواهد کرد . غروب چنين کوکب لامعی دوره نزول وحی الهی را که اهمّ و اقدم مرحلهء دور بهائی است بکلّی خاتمه داد . صرفنظر از مدّت کوتاه بين شهادت حضرت اعلی و نزول وحی بر جمال ابهی در سياه چال طهران اين دوره که حضرت باب آنرا آغاز فرمودند و در زمان حضرت بهآءاللّه به ذروه عليا واصل شد و به بشارات و نعوت جميع انبيای اين کور عظيم مسبوق است به نزول مستمرّ آيات در مدّتی قريب به پنجاه سال ممتاز و بدين سبب از حيث ثمرات و طول مدّت وحی در سراسر تاريخ اديان بی سابقه و نظير است .

 با صعود حضرت عبدالبهآء نيز عصر رسولی اين ظهور که اوّلين مرحله آئين نازنين ماست خاتمه يافت . عصری که شکوه و جلالش به حدّی است که عظمت فتوحات امر اللّه در مستقبل ايّام در مقابل آن جلوه و ظهوری نکند تا چه رسد به اينکه آنرا تحت الشّعاع قرار دهد . زيرا موفّقيّت‌های بانيان مشروعات کنونی امر اللّه و فتوحات باهره‌ای که در مستقبل ايّام نصيب باسلان عصر ذهبی خواهد بود با اعمال حيرت بخش نفوسی که سبب حيات امر الهی گشته و اساس اصليّهء آنرا بنيان نهاده‌اند برابری ننمايد و در صقع واحد در نيايد . آن عصر اوّل و خلّاق دور بهائی بايد بنفسه از عصر تکوين که بدان وارد گشته‌ايم و عصر ذهبی که متعاقب آن خواهد بود اَولی و متمايز باشد .

 حضرت عبدالبهآء حائز مقامی است که در اديان معتبرهء عالم بی نظير و مثيل است . ميتوان گفت که آن حضرت عصری را که خود منتسب به آن بود ختام بخشيد و عصر ثانی را افتتاح فرمود که ما حال در آن قائم به خدمتيم . به اين ترتيب الواح وصايا حلقه ارتباط ابدی و لا ينفصمی است که سرّ اللّه الاعظم حضرت عبدالبهآء جهت ارتباط اعصار ثلاثهء امر بهائی به وجود آورده است .

 بنابراين عصر نشو و نمای تدريجی بذر امر اللّه با عصر ازهار و عصر بعد از آن که مآلاً اثمار ذهبيّه‌اش به بار ميآيد مرتبط و پيوسته است .

 قوای خلّاقهء منبعثه از شريعت حضرت بهآءاللّه که در هويّت حضرت عبدالبهآء حلول نمود و توسعه يافت در اثر تماس و تأثيرات متقابله سندی بوجود آورد که ميتوان آنرا به منزلهء دستور نظم بديع عالم که در عين حال افتخار اين کور اعظم و نويد آن است تلقّی نمود . لذا الواح وصايای مبارکه را ميتوان به منزلهء وليدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوّهء مولّدهء مشيّت الهيّه با واسطهء ظهور و حامل برگزيدهء آن قوّه به وجود آمده . چون الواح وصايا وليد عهد و ميثاق است يعنی هم وارث شارع و هم وارث مبيّن شريعت اللّه ، لهذا نميتوان آنرا نه از موجد قوّهء فاعله اوّليّه و نه از آنکه آنرا مآلاً ببار آورده مجزّی نمود . بايد همواره به خاطر داشت که منويّات منيعهء حضرت بهآءاللّه به نحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهآء نفوذ و سريان يافته و مقاصد آنان به قسمی با يکديگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعاليم جمال قدم از تأسيساتی که مثل اعلای همان تعاليم وضع فرموده بمنزلهء ردّ يکی از مقدّسترين حقايق اساسيّهء اين آئين بشمار ميرود .

 نظم اداری امر اللّه که از حين صعود حضرت عبدالبهآء تا کنون همواره در نشو و نما بوده و در مقابل انظار اهل بهآء لا اقلّ در چهل اقليم از اقاليم جهان مجسّم و مصوّر گشته بمنزلهء قالب الواح وصايای مبارکه است که اين طفل نوزاد در آن حصن حصين پرورش يافته و رشد و نما مينمايد . اين نظم اداری چون توسعه يابد و اساسش تحکيم گردد قطعاً قوای مکنونه و آنچه را که در هويّت اين سند خطير که مرآت مجلّای نوايای يکی از اعظم طلعات دور حضرت بهآءاللّه است ظاهر و آشکار خواهد نمود و همينکه اجزای مُرکّبه و تأسيسات اصليّه‌اش با کمال اتقان و جدّيّت شروع به فعّاليّت نمود دعوی خود را مبرهن داشته ثابت خواهد کرد که نه تنها قابليّت آنرا داراست که بمنزلهء هستهء نظم بديع الهی محسوب گردد بلکه نمونهء کامل آنست و بايد در ميقات خود عالم انسانی را فرا گيرد .

 در اين خصوص بايد متذکّر گرديد که اين نظم اداری اساساً با آنچه انبيای سلف وضع فرموده‌اند متفاوت است زيرا حضرت بهآءاللّه به نفسه اصولش را بيان و تأسيساتش را استوار و مبيّن کلمه‌اش را معيّن فرموده‌اند و به هيئتی که مأمور تکميل و تنفيذ احکام شرعيّه‌اش بوده اختيارات لازم عنايت کرده‌اند و اين جمله خود رمز قوّت امر اللّه و ما به الامتيازش از ساير اديان و ضامن حفظ و وقايتش از انشقاق و تجزّی است .

 در هيچيک از کتب مقدّسهء اديان عالم حتّی در آثار حضرت اعلی نميتوان راجع به عهد و ميثاق و تدارک نظم اداری نصوصی يافت که از حيث درجه و اعتبار با آنچه در اين مورد در اساس آئين بهائی است قابل قياس باشد . آيا فی المثل در مسيحيّت و يا اسلام که دو نمونهء بارز از اديان کثير الانتشار معظم عالمند ميتوان چيزی يافت که با کتاب عهدی و يا الواح وصايا قياس گردد و يا معادله نمايد ؟ آيا نصوص انجيل و يا قرآن هيچيک به رؤسا و مجامعی که مُدّعی مقام تبيين و حقّ تفسير مندرجات کتب مقدّس و اداره امور جامعهء خود بوده‌اند اختيارات کافيه اعطا مينمايد ؟ آيا پطرس قائد مسلّم حواريّون و امير المؤمنين علی پسر عمّ و وصيّ شرعی حضرت رسول دارای شواهد و نصوص صريحی از حضرت مسيح و حضرت محمّد بوده‌اند که مؤيّد بر ولايت ايشان باشد و بتواند منکرين آنان را که چه در زمان حيات و چه در ادوار بعد با مخالفت خود سبب انشقاقی که تا امروز باقی است گشته‌اند ملزم به سکوت نمايد ؟ آيا در کداميک از آثار مضبوطهء حضرت مسيح در باره خلافت و نزول احکام مخصوصه ودستورات صريحهء اداری که کاملاً از مبادی روحانی متمايز باشد چيزی ميتوان يافت که قابل قياس با اوامر مشروحه و قوانين و حدود عديده‌ای باشد که در نصوص آثار حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء نازل گرديده است ؟ آيا هيچيک از آيات قرآنيّه که از حيث قوانين شرعی و دستورات اداری و فرائض دينی بر اديان منحطّه سالفه تقدّم بارزی دارد اختيار مسلّمی را که حضرت محمّد شفاهاً در موارد عديده به وصيّ خود اعطا کرده بود بر اساس متينی استوار ميسازد ؟

 شارع آئين بابی نيز هر چند تا حدّی بوسيلهء کتاب بيان فارسی از بلای انشقاقی که دامنگير مسيحيّت و اسلام گرديد کاست و ليکن آيا ميتوان گفت برای صيانت امرش اساس صريح و مؤثّری گذاشته است که با آنچه اِلی الابد بايد ضامن وحدت در ميان پيروان حضرت بهآءاللّه باشد برابری کند ؟

 تنها اين آئين در ميان اديان سالفه بر اثر دستورات صريحه و انذارات مکرّره و نصوصی که کافل صون و وقايت امر اللّه است بنيانی نهاده است که پيروان گمگشته مذاهب متشتّت و در ماندهء عالم بايد به آن نزديک شده در آن تأمّل و تمعّن نمايند و تا وقت باقی است در کهف صلح و سلام خلل ناپذير عالمگيرش ملجأ و مقرّ جويند .

 پس عجب نيست که حضرت عبدالبهآء که با کتاب وصايايش مؤسّس چنين نظم عظيم و بديع و مرکز چنين ميثاق متينی است به اين بيانات ناطق باشد : " از اوّل ابداع تا يومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنين عهد محکم متينی گرفته نشده . "

 و نيز در تاريکترين و خطرناکترين ايّام عهد خود چنين فرموده است : " به تدريج آنچه در هويّت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد الآن بدايت انبات است و آغاز ظهور آيات بيّنات . "

 و اينست کلمات اطمينان بخش آنحضرت که مُبشّر ارتفاع نظم بديع مُقرّره در الواح وصايا است : " لا تخافی اذا قطع هذا الغصن من ارض النّاسوت ان تسقط الورقات بل تثبت الورقات لانّ هذا الغصن ينمو بعد القطع من الارض و يعلو حتّی يظلّل علی الآفاق و تصل اوراقها اِلی الأوج الأعلی و يثمر بثمرات معطّرة للآفاق ."

کلمات مبارکهء ذيل را بهيچ چيز جز به قدرت و عظمتی که نظم بديع حضرت بهآءاللّه از خود به ظهور خواهد رسانيد حمل نتوان نمود . نظمی که شالوده حکومت عالمگير بهائی در مستقبل ايّام است قوله الأعلی : " قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الأعظم و اختلف التّرتيب بهذا البديع الّذی ما شهدت عين الأبداع شبهه . "

 حضرت باب بنفسه در اشاراتش به من يظهره اللّه اخبار و ستايش از نظم بديعی مينمايد که بايد ظهور حضرت بهآءاللّه آنرا ظاهر فرمايد .

 در باب سوم از بيان فارسی اين آيهء مهمّه مذکور است : " طوبی لمن ينظر اِلی نظم بهآءاللّه و يشکر ربّه فانّه يظهر و لا مردّ له من عند اللّه فی البيان . "

 در الواح حضرت بهآءاللّه که در آن اساس بيت عدل بين المللی و بيوت عدل محلّی صريحاً معيّن و مقرّر گشته است ، در مؤسّسهء ايادی امر اللّه که بدواً حضرت بهآءاللّه و سپس حضرت عبدالبهآء آنرا بوجود آوردند ، در اساس محافل روحانی محلّی و ملّی که حتّی قبل از صعود حضرت عبدالبهآء در مرحله جنينی خود به ايفای وظيفه مشغول بودند ، در اختياراتی که شارع آئين ما و مرکز ميثاق در الواح خود به اين محافل عنايت فرموده‌اند ، در اساس صندوق خيريّهء محلّی که اداره آن بر طبق دستورات مخصوص حضرت عبدالبهآء خطاب به پاره‌ای از محافل روحانی در ايران بوده است ، در آيات کتاب مستطاب اقدس که در آن تلويحاً به اساس ولايت امر اخبار گشته ، در باره اصل توارث و تقدّم ولد ارشد که در جميع شرايع گذشته معمول بوده است و حضرت عبدالبهآء در يکی از الواح خود آنرا تأييد ميفرمايند ، در جميع اين موارد آثار و علائم اوّليّهء اين نظم اداری و جريان آن مشهود است که حضرت عبدالبهآء آنرا بعداً در الواح وصايای خويش اعلام و بر قرار فرمودند .

 حال لازم است به تبيين خصائص و وظائف ولايت امر و بيت عدل دو رکن اين بنيان مشيد نظم اداری مبادرت گردد .

 تشريح کامل عناصر مختلفه‌ای که با اين مؤسّسات انجام وظيفه مينمايند خارج از حدود و مقصود اين رساله است که متضمّن حقايق اساسی امر اللّه ميباشد .

 تبيين و تشريح کامل روابطی که اين دو رکن اساسی الواح وصايای حضرت عبدالبهآء را به يکديگر متّصل و هر يک را به شارع آئين و مرکز ميثاق مرتبط مينمايد وظيفه‌ايست که نسلهای آينده آنرا کما ينبغی و يليق ايفا خواهند نمود . منظور فعلی اين عبد آنست که با آنکه حال بدايت ظهور است و درک عظمت اين نظم چنانچه بايد ميسّر نيست به ذکر بعضی از خصائص بارزهء اين دو رکن نظم اداری پردازم که قبلاً به صراحت بيان شده و عدم وقوف بر آن قابل عفو و اغماض نيست .

 در بدو امر بايد به نهايت وضوح و بدون هيچ ابهامی مذکور گردد که اين دو مؤسّسهء نظم اداری حضرت بهآءاللّه اساسش من عند اللّه است و وظائفش خطير و ضروری و مرام و مقصدشان مکمّل يکديگر . هدف مشترک و اساسی اين دو مُؤسّسه آنست که همواره سلطه و اختياراتی را که من جانب اللّه بوده و از نفس مظهر ظهور سرچشمه گرفته است حفظ نمايد و وحدت پيروان آئينش را محفوظ دارد و اصالت و جامعيّت تعاليمش را صيانت کند و به مقتضای زمان قوانين غير منصوصه را تشريح نمايد . و چون اين دو مؤسّسهء لا ينفصم مُتّفقاً به اجرای وظائف پردازند امور تمشيت پذيرد و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امر اللّه ترويج يابد و قوانينش تنفيذ شود و تشکيلات تابعه‌اش حمايت گردد هر يک منفرداً در حدود اختيارات معيّنه وظائف خود را انجام ميدهد و دارای تشکيلات فرعيّه‌ايست که برای اجرای شايستهء وظائف و تکاليف آن مقرّر گشته است و نيز قدرت و اختيارات و حقوق و امتيازات خود را در حدود مشخّصه اعمال مينمايد . قدرت و اختيارات و حقوق و امتيازات اين دو مؤسّسه هيچيک با يکديگر متناقض نيست و بهيچوجه از مقام و اهميّت ديگری نميکاهد و گذشته از اينکه غير متجانس و هادم اساس هم نيستند اختيارات و وظائفشان مکمّل يکديگر است و اساساً در مقاصد و نوايا همواره متّحدند .

 هر گاه ولايت امر از نظم بديع حضرت بهآءاللّه منتزع شود اساس اين نظم متزلزل و اِلی الأبد محروم از اصل توارثی ميگردد که به فرموده حضرت عبدالبهآء در جميع شرايع الهی نيز بر قرار بوده است . حضرت عبدالبهآء در لوحی که به افتخار يکی از احبّای ايران نازل گرديده ميفرمايد : " در جميع شرايع الهيّه ولد بکر امتيازات فوق العاده داشته حتّی ميراث نبوّت تعلّق به او داشت . "

 بدون اين مؤسّسه وحدت امر اللّه در خطر افتد و بنيانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فيضی که بر عواقب امور در طيّ دهور احاطه دارد بالمرّه بی نصيب ماند و هدايتی که جهت تعيين حدود و وظائف تقنينيّهء منتخبين ضروری است سلب شود . و چنانچه بيت عدل اعظم که اساساً اهميّتش از ولايت امر کمتر نيست از آن منتزع گردد نظم بديع حضرت بهآءاللّه از جريان باز مانده و ديگر نميتواند حدود و احکام غير منصوصهء تشريعی و اداری امر اللّه را که شارع اعظم متعمّداً در کتاب اقدس نازل نفرموده تکميل نمايد .

 حضرت عبدالبهآء راجع به وظائف ولايت امر اللّه در الواح وصايا ميفرمايد اوست " مُبيّن آيات اللّه " و اين عيناً عبارتی است که آن حضرت در موقع اعتراض ناقضين ميثاق به مقام تبيين از نصوص مبارکهء حضرت بهآءاللّه اختيار فرموده در ردّ آنان اظهار ميداشتند و نيز ميفرمايد : " و من بعده بکراً بعد بکر يعنی در سلاله او . " و ايضاً ميفرمايد : حصن متين امر اللّه به اطاعت من هو وليّ امر اللّه محفوظ و مصون ماند و اعضای بيت عدل و جميع اغصان و افنان و ايادی امر اللّه بايد کمال اطاعت و تمکين و انقياد و توجّه و خضوع و خشوع را به وليّ امر اللّه داشته باشند . "

 و در مقام ديگر حضرت بهآءاللّه در ورق هشتم از فردوس اعلی ميفرمايد : " آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده بايد اُمنای بيت عدل مشورت نمايند آنچه را پسنديدند مجری دارند انّه يلهمهم ما يشاء و هُو المدبّر العليم . "

 حضرت عبدالبهآء در الواح وصايا ميفرمايد : " مرجع کلّ کتاب اقدس و هر مسئلهء غير منصوصه راجع به بيت عدل عمومی . به بيت عدل آنچه بالاتّفاق و يا به اکثريّت آراء تحقّق يابد همان حقّ و مراد اللّه است من تجاوز عنه فهو ممّن احبّ الشّقاق و اظهر النّفاق و اعرض عن ربّ الميثاق . "

 حضرت عبدالبهآء نه فقط بيانات مذکوره در فوق را که از يراعه حضرت بهآءاللّه نازل گشته تأييد ميفرمايد بلکه به اين هيئت حق و اختيار آنرا اعطاء فرموده است که به اقتضای زمان قوانينی را که خود و يا هر يک از بيوت عدل سابق تقنين کرده‌اند نسخ نمايد چنانچه در الواح وصايا به صراحت ميفرمايد : " چون بيت عدل واضع قوانين غير منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نيز تواند بود . " " زيرا نصّ صريح الهی نيست . "

 و نيز اين کلمات اکيده را درباره ولايت امر اللّه و بيت عدل اعظم بيان ميفرمايد : " فرع مقدّس و وليّ امر اللّه و بيت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسيس و تشکيل شود در تحت حفظ و صيانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفدا است آنچه قرار دهند من عند اللّه است . "

 از اين بيانات کاملاً واضح و روشن است که وليّ امر مُبيّن آيات اللّه و بيت عدل اعظم واضع احکام غير منصوصه است . تفسير و تبيين ولايت امر در دايره خويش همآن قدر مورد تمکين و انقياد است که قوانين موضوعهء بيت عدل که حقوق و امتيازاتش وضع قوانين و احکام غير منصوصهء حضرت بهآءاللّه است . هيچيک از اين دو نميتواند به حدود مقدّسهء ديگری تجاوز نمايد و هرگز نيز تعدّی نخواهد نمود .

 هيچيک در صدد تزئيف سلطه و اختيارات مخصوصه مسلّمهء ديگری که از طرف خداوند عنايت گشته است بر نخواهد آمد .

 هر چند وليّ امر رئيس لا ينعزل اين مجلس فخيم است معهذا نميتواند بنفسه حتّی بطور موقّت واضع قوانين و احکام گردد و يا تصميمات اکثريّت اعضای مجلس را الغا نمايد و ليکن هر گاه تصميمی را وجداناً مباين با روح آيات منزله تشخيص دهد بايد ابرام و تأکيد در تجديد نظر آن نمايد .

 وليّ امر مُبيّن نصوص است و جز به سمت عضو بيت عدل اعظم وضع قانون نتواند و به تنهائی ممنوع از تدوين اساسنامه‌ايست که برای تمشيت امور و ايفای وظائف بيت عدل لازم است و نميتواند نفوذ خود را بنحوی اعمال کند که آزادی انتخابات اعضاء بيت عدل اعظم که وظيفهء مقدّس بيوت عدل خصوصی است سلب گردد .

 بايد بخاطر داشت که حضرت عبدالبهآء در لوحی که به افتخار سه نفر از احبّای ايران که در خصوص مرجع اهل بهآء بعد از صعود سؤال نموده بودند مدّتها قبل از صعود اخبار به موضوع ولايت امر فرموده‌اند . قوله الاعلی : " انّ هذا السّرّ مصون فی صدف الأمر المختوم کاللّؤلؤ المکنون و سيلوح انواره و يشرق آثاره و يظهر اسراره . "

 ياران عزيز الهی هر قدر ولايت امر در نظم بديع حضرت بهآءاللّه جليل و وظائفش حياتی و مسئوليّتش سنگين و عناياتی که در حقّ او در کتاب وصايا نازل گشته موفور باشد نبايد نسبت به مقامش مبالغه نمود . وليّ امر هر چند حائز لياقت و مصدر امور مهمّه باشد هرگز نبايد به مقام فريد مرکز ميثاق ترفيع داده شود و مماثل و شريک حضرت عبدالبهآء ملحوظ گردد تا چه رسد به اينکه مقام مظهريّت ظهور به او نسبت داده شود .

 چنين انحراف شديدی از اصول موضوعهء امر اللّه کفر محض است . چنانچه قبلاً در فصل مربوط به مقام حضرت عبدالبهآء اشاره گرديد هر چند ميان حضرت عبدالبهآء و مظهر ظهور الهی فاصله باشد با فاصله ميان مرکز ميثاق بهآء و ولايت امر قابل قياس نيست .

 فی الحقيقه فاصله ميان وليّ امر و مرکز ميثاق بمراتب اَزيد از فاصله ميان مرکز ميثاق و شارع آئين الهی است و ذکر اين نکته را وظيفهء مبرم خود ميدانم که هيچ وليّ امر الهی نميتواند ادّعا نمايد که مَثَلِ اعلای تعاليم حضرت بهآءاللّه است و يا آنکه مرآت صافيه‌ايست که انوار حضرتش را منعکس ميسازد . و هر چند ولاة امر اللّه در ظلّ صيانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی و در وظيفه و حقّ تبيين تعاليم بهائی شريک و سهيم حضرت عبدالبهآء ميباشند و ليکن اساساً در رتبهء حدودات بشريّه واقفند و برای ايفای به عهد نميتوانند بهيچ عنوان حقوق و امتيازات و اختياراتی را که حضرت بهآءاللّه به فرزند جليلش عنايت فرموده به خود نسبت دهند .

 در پرتو اين حقيقت مناجات نمودن به سوی وليّ امر اللّه او را ربّ يا آقا خواندن ، عنوان اقدس به وی دادن ، تبرّک از او طلبيدن ، ميلادش را جشن گرفتن و يا تجليل هر واقعه‌ای که ارتباط به حيات وی داشته باشد کلّ در حکم انحراف از حقايق مقرّره‌ايست که در کمون آئين نازنين ما مکنون و مندمج است. و مقام تفسير و تبيين آيات و کلمات حضرت بهآءاللّه و حضرت عبدالبهآء که منحصراً به وليّ امر اللّه عنايت شده مستلزم آن نيست که او را در رتبه و مقام آن هياکل مقدّسه قرار دهد . وليّ امر ميتواند با احراز حقّ تبيين به ايفای وظائف و مسئوليّات خويش پرداخته در عين حال از حيث رتبه و مقام مادون آن دو نفس بزرگوار و متفاوت با آنان باشد . وليّ امر حاضر و ولاة امر در مستقبل ايّام بايد با اقوال و اعمال خود کاملاً به حقيقت اين اصل مهمّ آئين نازنين ما شهادت دهند و با روش و سلوک خود حقيقت اين اصل را بر اساس متين استوار سازند و برای نسل‌های آينده آيات باهراتی مصون از اتّهامات باشند و من به سهم خود اگر تأمّل در قبول اين حقيقت مسلّم و ترديد در اظهار اين عقيدهء راسخ روا دارم به ثقه و اعتمادی که حضرت عبدالبهآء به اين عبد داشته بيوفائی کرده و غصب مقامی نموده‌ام که فقط به آن حضرت عنايت گشته و اين خود گناهی است غير مغفور .

 اينک کلمه‌ای چند در خصوص اساسی که اين نظم اداری مبتنی بر آنست و اصلی که برای تمشيت امور مؤسّسات مهمّهء آن لازم است بايد بيان گردد . قياس اين نظم فريد الهی با نظامات متنوّعه‌ای که عقول بشری در ادوار مختلفهء تاريخيّه برای اداره مؤسّسات خويش ايجاد کرده است کاملاً خطاست . نفس اين قياس بخودی خود ميرساند که به شأن و منزلت صنع بديع مؤسّس عظيم الشّأنش پی نبرده‌ايم و چون در نظر آريم که اين نظم بديع عيناً همان مدنيّت الهيّه‌ايست که شريعت غرّای حضرت بهآءاللّه بايد در ارض مستقرّ سازد ، البتّه چنين مقايسه‌ای را جائز نشماريم . هيچيک از انظمهء مختلفه و دائم التّغيير بشری چه در گذشته و چه در حال چه شرقی و چه غربی علائم مشخّصه‌ای که بوسيلهء آن بتوان استحکام اساس و قدرت فضائل مکنونهء در آنها را سنجيد ارائه نميدهند .

 حکومات متّحدهء آينده بهائی که اين نظم وسيع اداری يگانه حافظ آنست نظراً و عملاً در تاريخ نظامات سياسی بشری فريد و وحيد است و در تشکيلات اديان معتبرهء عالم نيز بی نظير و مثيل . هيچ نوع از انواع حکومات دموکراسی يا حکومات مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و يا انظمهء اشرافی که حدّ متوسّط بين آن دو محسوب است و حتّی اقسام حکومات دينيّه چه حکومات عبرانی و چه تشکيلات مختلفهء کليسای مسيحی و يا امامت و خلافت در اسلام هيچيک نميتواند مماثل و مطابق نظم اداری بديعی به شمار آيد که به يد اقتدار مهندس کاملش ترسيم و تنظيم گشته است .

 هر چند اين نظم اداری نو ظهور دارای مزايا و عناصريست که در سه حکومت عرفی مذکور نيز موجود و ليکن بهيچوجه مطابق هيچيک از آن حکومات نبوده " از عيوب اصليّه و فطريّهء آنان عاری و مبرّاست . " اين نظم اداری بهائی حقايق سليمه‌ای را که بدون شکّ در هر يک از انظمهء مذکور موجود است به يکديگر التيام و ارتباط ميدهد بدون آنکه حقايق خدادادی را که آن نظم جهان آرا مبتنی بر آنست ضايع و مهمل سازد و اين امريست که هرگز انظمهء فانيهء بشری به اجرای آن موفّق نگشته است .

 نبايد بهيچوجه تصوّر رود که نظم اداری آئين حضرت بهآءاللّه مبتنی بر اساس دموکراسی صرف است زيرا شرط اصلی آن نوع حکومت آنست که مسئول ملّت باشد و اختياراتش نيز متّکی بر اراده ملّت و اين شرط در اين امر اعظم موجود نيست .

 بايد بخاطر داشت که الواح حضرت بهآءاللّه با صراحت حاکی از آنست که اعضای بيت عدل اعظم در تمشيت امور اداری امر اللّه و وضع قوانين لازمهء مکمّلهء کتاب اقدس مسئول منتخبين خود نميباشند و نبايد تحت تأثير احساسات و آراء عموميّه و حتّی عقايد جمهور مُؤمنين و مؤمنات و يا نفوسی که مستقيماً ايشان را انتخاب نموده‌اند قرار گيرند بلکه بايد همواره در حال توجّه و ابتهال به حکم وجدان خويش رفتار نمايند . و بر ايشان فرض است که به اوضاع و احوال جاريهء هيئت جامعه آشنائی کامل حاصل نمايند و به قضايای مرجوعه بدون شائبهء غرض رسيدگی کنند ولی حقّ نهائی اخذ تصميم را برای خويش محفوظ دارند . کلمه مبارکهء ( انّه يلهمهم ما يشاء ) اطمينان صريح حضرت بهآءاللّه به اين نفوس است و بنابراين فقط اين نفوس مهابط هدايت و الهامات الهيّه‌اند نه هيئت منتخبين که رأساً و يا بطور غير مستقيم ايشان را انتخاب مينمايند و اين الهام همانا روح حيات و حافظ نهائی اين ظهور اعظم است .

 بعلاوه نفسی که در اين ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسيّ ولايت جالس است خود مبيّن کلمة اللّه است و بالنّتيجه بر حسب سلطه واقعی که بوی تفويض گشته مانند هيچيک از سلاطينی که در حکومات مشروطهء معموله قدرتی نداشته جز مقام اسمی ندارند نيست . و نيز نميتوان نظم بديع حضرت بهآءاللّه را نظير حکومت استبدادی مطلق دانست و يا آنرا مقتبس از يکی از حکومات مطلق العنان دينيّه مانند حکومت پاپ و يا امامت و نظائر آن فرض نمود و برهان قاطع بر اين امر آنکه حقّ مسلّم تشريع احکام غير منصوصهء بهائی فقط مختصّ به بيت عدل اعظم است که اعضای آن نمايندگان منتخَب پيروان حضرت بهآءاللّه‌اند و اين حقّ مقدّس را وليّ امر و مؤسّسات ديگر نميتوانند غصب نمايند و يا در آن دخل و تصرّف کنند .

 الغاء حرفه قسّيسی و شعائر آن از قبيل غسل تعميد و عشاء ربّانی و اقرار به معاصی ، عدم سلطه طبقهء علما و روحانيّون و فقدان امتيازات و مقاصد و تمايلات بوروکراسی اين طبقه ، دستور طرز انتخابات بيوت عدل محلّی و ملّی و بين المللی به تصويت عمومی شواهد ديگری بر کيفيّت غير مستبدّهء نظم بديع بهائی و مشابهت آن به ترتيبات دموکراسی در اداره امور است .

 و نيز اين نظم را که به اسم حضرت بهآءاللّه مرتبط است نبايد با هيچيک از حکومات اشرافيِ صِرف مماثل دانست زيرا از طرفی مبتنی بر اصل توارث است و وظيفهء مقدّسهء تبيين آيات را به وليّ امر تفويض کرده و از طرف ديگر هيئت عاليهء مقنّنهء آن به انتخاب مستقيم و آزاد بوسيله جمهور مؤمنين و مؤمنات معيّن ميگردد .

 هر چند نميتوان گفت که اين نظم بديع از انظمهء معروفهء عالم مُقتبس و ليکن حاوی عناصر سليمه‌ايست که در هر يک از اين نظامات مختلفه موجود و در اين نظم با يکديگر امتزاج و التيام يافته است .

 اختيارات موروثی وليّ امر اللّه و وظائف حياتيّه و ضروريّهء بيت عدل اعظم و مقرّرات مخصوصه انتخابات دموکراسی آن بوسيلهء وکلای جامعه کلّ حاکی از اين حقيقت است که اين نظم بديع الهی که هرگز قابل قياس با هيچيک از انواع حکومات مذکور در آثار ارسطو نيست در اثر اتّکاء بر حقايق روحانيّهء خويش حائز و ملائم عناصر صالحه‌ايست که در هر يک از انظمهء آن موجود است . اين نظم بديع چون از عيوب فطريّهء مسلّمهء انظمهء مذکوره مطلقاً عاری و مبرّاست هر قدر فروعش امتداد يابد و دامنه‌اش وسعت گيرد به مرور اعصار و دهور به حکومت استبداد و تسلّط اعيان و شرور ناطقين و خطبا که عاقبت کلّيّهء تأسيسات سياسی ناقصهء بشری است منجر نگردد و از فساد آنان مصون ماند .

 ياران عزيز هر قدر اصل و مبدأ اين بنيان رصين نظم اداری مهمّ و وجوه مميّزه‌اش بی مثيل باشد وقايعی که مبشّر ظهورش بوده و مرحله اوّليّهء پيشرفتش را اعلام داشته از حيث اهميّت مقام کمتری را دارا نيست . چقدر شگرف و عبرت انگيز است که نظم اداری امر اللّه متدرّجاً مستمرّاً تحکيم يافته مراحل اوّليّهء نشو و نمای خود را می پيمايد در حاليکه معاهد عتيقهء مذهبی و عرفی عصر حاضر در اثر قوای مخرّبه‌ای که بر آنها مهاجم است رو به تجزيه و تحليل ميرود .

 قوّه حياتيّه‌ای که به وجه اتمّ از مؤسّسات اصليّهء اين نظم اعظم دائم الاتّساع الهی ظاهر ميشود ، موانعی را که شهامت و عزم راسخ بانيان نظم اداری بر آن فائق آمده‌اند، شعله فروزان انجذاب که بکمال شدّت در قلوب مبلّغين سيّار مشتعل است ، مدارج جانفشانی و انقطاعی که مؤسّسين نظم بديع می پيمايند، وسعت نظر و اميد واثق و روح نشاط انگيز و آسايش خاطر و پاکی عمل و انضباط کامل و تعاضد و يگانگی خلل ناپذيری که از مدافعين دليرش به ظهور ميرسد ، توانائی و لياقتی که روح نبّاضش در جذب عناصر مختلفه و تطهير آنها از انواع تعصّبات و امتزاجشان در قالب خود نشان داده است ، کلّ آيات قدرتی است که جامعه مأيوس و متزلزل کنونی عالم هرگز نميتواند آنرا انکار نمايد .

 حال ظهورات باهرهء روح قدسی الهی را که به هيکل امر حضرت بهآءاللّه نفحهء حيات می‌بخشد با الم و فغان و خود خواهی و جهالت و تعصّب و مرارت و نفاق و شرارت دنيائی رنجور و پر آشوب قياس نمائيد .

 " خوف و هراس قائدين عالم را معذّب ساخته و اقدامات سياسيّون حيرت زده و بی بصر را عقيم و بلا اثر گذاشته است . "

 ملل عالم با يکديگر در نهايت ضغينه و عدوان و از هم خائف و هراسان . مطامحشان عاری از حقيقت و اهدافشان در نهايت سخافت . فی الحقيقه هرج و مرج و فساد و عدم ايمان اساس تمدّن متزعزع عالم را به صوب فنا و نيستی سوق ميدهد .

 آيا اين فساد مستمرّ که خفيّاً در جميع شعب و شئون افکار و اعمال بشری رخنه ميکند با ارتفاع يد قدرت حضرت بهآءاللّه قرين نيست ؟ آيا حوادث خطيرهء بيست سال اخير که سبب انقلابات اقاليم ارض گشته در حاليکه سکرات موت تمدّنی را اعلام مينمايد که در شرف تلاشی و اضمحلال است دلالت بر درد زه نظم بديعی ندارد که سفينه نجات بشری است و ناگزير بر خرابه‌های عالم مستقرّ خواهد شد؟

 بلای مُبرم الهی سقوط سلطنت‌ها و امپراطوريهای پر شوکت و احتشام در قارّه اُروپ مطابقاً لما صدر من القلم الابهی ، هبوط مداوم علمای تشيّع در موطن اصلی جمال قدم ، انقراض سلسله قاجاريّه خصم ديرين امر اللّه ، انهدام سلطنت و خلافت دو رکن رکين اهل تسنّن و شباهت شگفت انگيز آن با خرابی اورشليم در اواخر قرن اوّل ميلاد ، سيل قوانين عرفی که به معاهد دينيّهء مصر متهاجم است و سبب تضعيف وفای متمسّکين به شعائر اسلامی گشته ، تذليل و تحقير اقوی کنائس مسيحيّت در روسيّه و اروپای غربی و امريکای مرکزی ، نشر عقائد و افکار سقيمه که هادم و مُخرّب اساس و بنيان انظمهء بظاهر متين سياسی و اجتماعی بشری است ، علائم نزول بلای ناگهانی که از جميع جهات اساس تمدّن کنونی را تهديد مينمايد و بنحوی حيرت بخش سقوط امپراطوری روم غربی را به خاطر ميآورد ، کلّ شهادت ميدهد که اين انقلاب بر اثر ولادت نظم اعظم آئين حضرت بهآءاللّه در عالم بوجود آمده است . و هر قدر مضامين مکنونهء اين نظم دائم الاتّساع الهی مکشوف‌تر گردد و شاخ و برگ آن کره ارض را بيشتر فرا گيرد ، بر شدّت و وسعت اين انقلاب خواهد افزود .

 در خاتمه مذکور ميگردد که عصر تکوين دور بهائی به ارتفاع نظم اداری مخصّص گشته و اين نظم به مثابه صدفی برای حفظ و صيانت گوهر گرانبهای امر اللّه است و به مرور زمان واضح و مبرهن خواهد شد که اين نظم عامل اصليّه‌ايست که اين شرع انور را به مرحله نهائی وارد خواهد کرد .

 مادام که اين نظم هنوز در مرحله طفوليّت است زنهار که نفسی در ادراک کيفيّتش به خطا رود و يا از اهميّتش بکاهد يا مقصدش را دگرگون جلوه دهد .

 صخره‌ای که اين نظم اداری بر آن استوار است مشيّت ثابته الهيّه برای عالم انسانی در عصر حاضر است . منبع الهامش نفس حضرت بهآءاللّه است .

حامی و مدافعش جنود مجنّدهء ملکوت ابهی است . ظهور و نشو و نمايش نتيجه اهراق دم لا اقلّ بيست هزار شهدائی است که حيات خويش را در اين سبيل نثار نموده‌اند . محوری که مؤسّساتش حول آن طائف مضامين محکمه الواح وصايای حضرت عبدالبهآء است . مبادی اساسيّه‌اش حقايقی است که مُبيّن مصون از خطای آيات الهی در خطابات مبارکهء خويش در غرب بيان فرموده است.

احکامی که برای اداره‌اش وضع گرديده و وظائفش را تحديد مينمايد ، صريحاً در کتاب اقدس نازل شده است . مقرّی که مشروعات روحانيّه و خيريّه و اداريّه‌اش حول آن مجتمع ميباشد مشرق الاذکار و متفرّعات آنست . ارکانی که سلطه‌اش مستظهر بدانست دو مؤسّسهء ولايت امر اللّه و بيت عدل اعظم است . مقصد اصلی و ضمنی که محرّک آنست استقرار نظم بديع جهان آرائی است که شالوده آنرا حضرت بهآءاللّه بنيان نهاده . روشی که بکار ميرود و موازينی را که القاء مينمايد آنرا نه به شرق متمايل ميسازد و نه به غرب ، نه به يهود و نه به غير آن ، نه به فقير و نه به غنی ، نه به سفيد و نه به سياه ، شعارش وحدت عالم انسانی ، علمش صلح اعظم ، سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله يعنی يومی که سلطنت‌های عالم به سلطنت الهيّه که سلطنت حضرت بهاءاللّه است مبدّل گردد .

 حيفا - ٨ فوريه ١٩٣٤

 شوقی